فریاد زن

(خودشنا سی زن آخرالزمان)

Womanly self-knowledge

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب: فریادِ زن

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: شهریور ۱۳۹۲

تعداد صفحه: ۲۲

بسم اللّه احَد

۱- اصولاً چرا در عصر ما جایگاه زن و مرد در حال تغییر است یعني زنها میل دارند مرد شوند و مردها هم به سمت زن واري مي روند مثلاً اینکه چرا مردها از ازدواج مي گریزند و این دختران هستند که دربدر به جستجوي شوهر مي باشند و از مردها خواستگاري مي کنند و مردها هم تمایل دارند که از آنها خواستگاري شود و این مردهایند که شرایط ازدواج را تعیین مي کنند که یکي از شرایط مردان اینست که همسرشان شاغل و داراي درآمد باشد. و دیگر طرز آداب و پوشاك است که مردان به سمت آرایش و پوشش زنانه مي روند و زنان هم مردوار مي شوند. و نیز اینکه امروزه دختران بیشتر از پسران میل به تحصیلات عالیه دارند و پسران بیشتر به سوي امور هنري مي روند تا لطیف تر شوند. و نازکردن مردان و نازکشیدن زنان از پدیده هاي عجیب عصر ماست. و همچنین جلوه گري مردان و انفعال و بي تفاوتي زنان در این امر. و به طور کلي حرکت زنان به سوي فعالیت و فاعلیت و حرکت مردان هم به سوي مفعولیت در همه امور از جمله رابطه جنسي بیان دیگري از این واژگونسالاري رابطه آدم- حوائي مي باشد. آیا به راستي چه خبر است؟ جامعه و تاریخ بشري و همچنین خانواده به چه عاقبتي در حرکت است و این از کجاست؟

۲- و براي تکمیل صورت مسئله بهتر است بگوئیم که چرا در عصر مدرن زنان به سوي عاشقیت مي روند و نقش عاشق را ایفا مي کنند و مردان هم به سوي معشوقیت در حرکتند که به نظر ما هسته مرکزي کل این واژگوني است.

۳- به نظر ما این بدان دلیل است که زن امروز دیگر هیچ جائي در دل مرد براي خود نمي یابد و لذا تصمیم گرفته که با این تلاش جدید شاید بتواند یك بار دیگر محبوب مردي شود و در دلش اسکان گیرد. و یا به زبان دیگري زن ناکام و مطرود از دل مرد مشغول اثبات این ادعاست که اصلاً نیازي به مرد و دل او ندارد و لذا نیازي هم به حمایت و معیشت مرد ندارد و خودش مي تواند خود را از هر حیث تأمین کند و بلکه مرد را هم تأمین نماید. و این اساس رواني معضله فمینیزم است که به معناي مکتب اصالت و خودکفائي زن مي باشد. پس باید گفت این واژگوني در آن واحد هم به معناي آخرین تلاش زن براي محبوبیت در دل مرد است و هم در مرحله نهایي که بازهم ناکام شد، به معناي انتقام از مرد است.

۴- پس باید گفت که این مکتب اصالت زن و ادعاي بي نیازي زن از مرد پیشاپیش در خود مرد رخ نموده و مرد بوده که از زن بي نیاز شده و یا شاید هم تظاهر به بي نیازي نموده است و زن را از دلش بیرون انداخته است تا مسئولیت و ولایت زنش را نپذیرد و لذا به سوي هرزگي رفته است. که زن هم متعاقب این مرد دچار فمینیزم رواني شده که به تدریج در دهه هاي اخیر تبدیل به یك مکتب فلسفي گشته است. یعني فمینیزم در مرحله نخست به عنوان یك واقعه رواني در بشر رخ نموده و سپس تبیین و توجیه شده است.

۵- و این مسئله شامل حال رابطه پدر و برادر نسبت به دختران و خواهران هم مي شود. یعني وقتي مرد خانه نسبت به زنش ولایت و مسئولیت و غیرت ندارد طبعاً نسبت به دختران خود هم ندارد و لذا یك نسل فاقد ولي و ولایت پا به عرصه جامعه نهاده است که در بدر به جستجوي دلي است که دوستش بدارد و به او اعتماد کند و از او حمایت نماید. یعني نسل بي خانمان و بي وطن و بي بنیاد پدید آمده است که اساس آن بي پناهي زن است زیرا خانمان و بنیاد و وطن هر زني آن دلي است که او را دوست مي دارد. و لذا این زن در بیرون از خانه اي که در آن دلي برایش نمي طپد به جستجوي دل است و اینست راز سرگشتگي و هرزگي و نابودي زن فمینیست!

۶- پس سؤال اینست که چرا و چگونه زن از دل مرد رفته است و یا مرد او را از دل خود رانده است یعني زن از دل شوهرش و دختر از دل پدرش و خواهر از دل برادرش طرد گشته است؟ چه اتفاقي

موجب این فاجعه عظیم گشته است که هر دو را هرزه و تباه و روسپي صفت ساخته است که البته این روسپي گري در مردان قرنهاست که رخ نموده ولي توجیه شده و یا کتمان گردیده و اصلاً مسئله اي زشت و فاجعه اي مرگبار تلقي نشده است زیرا فرهنگ و قلم و فلسفه در دست مردان بوده است و گوئي مرد هر چه کند حق است و هرزگي و روسپي گري فقط مختص زن مي باشد همانطور که حجاب و عفت هم گوئي امري زنانه است و ربطي به مرد ندارد.

۷- ولي این امري بدیهي و تجربي است که محبوبیت و معشوقیت و جاي گرفتن در دل کسي، امري ارادي و عمدي و فیزیکي نیست بلکه واقعه اي فوق ارادي و بلکه الهي است. زیرا آدمي بر دل خود اراده اي ندارد و واقعاً مالک قلوب، خداست همانطور که عشق امري الهي و ماوراي طبیعي و روحاني محسوب مي شود. پس باید سؤال را اینگونه طرح نمود که: بشر مدرن چه گناه عظیمي مرتکب شده و یا چه ظلمي به دل خود کرده است که دلها جمله فاقد محبت و ولایت است و سنگ گردیده و بلکه مرده است. یعني زن چه کرده که از دل طرد شده است و مرد چه کرده که اینطور بدبخت و روسپي صفت و آواره شده است زیرا این یك واقعه متقابل است.

۸- بي تردید آنچه که در عصر ما رخ نموده برپائي قیامت هزار ساله ایست که نهان روابط خانوادگي و زناشوئي را عیان کرده است و لذا بدنامي اش به پاي نسل جدید است حال آنکه نسل جدید پرده نفاق هزار ساله را دریده است و دیگر نمي خواهد و نمي تواند این آبروي دروغین عشق و عاطفه آدم و حوائي را ادامه دهد. یعني قرنهاست که زن از دل مرد بیرون افتاده است و آنچه که در نهان حکومت مي کند همان فمینیزم و عداوت و انتقام بین زن و شوهر است که پیدایش فاحشه خانه ها در همه شهرهاي بزرگ جهان نشان آشکار از این بي خانماني و شقاوت است ولي در عصر ما شاهد از میان رفتن این اماکن هستیم زیرا اکثر خانه ها قلمرو حاکمیت آشکار این شقاوت و فحشا مي باشد و گوئي همه با این قیامت کنار آمده اند زیرا چاره اي دیگر نبوده است و این واقعه را عصر آزادي و برابري و بي ریائي نامیده اند که زن و شوهر آشکارا براي همدیگر دلالي محبت مي کنند (جاکشي) همانطور که والدین براي فرزندان خود و خواهر و برادر نیز براي همدیگر.

۹- به نظر ما، آدمي به میزاني که مسئولیت و ولایت کسي را گردن مي گیرد آنکس را در دل خود پناه مي دهد. و به عکس آن هم درست است یعني آدمي مسئولیت و ولایت کسي را پذیرا مي شود که محبوبش باشد یعني مقیم دلش باشد. ولي توقعات و زیاده خواهي هاي معیشتي و رفاهي و تفریحي زن به تدریج در طول تاریخ بیشتر و شدیدتر شده است و کمر مرد را شکسته و بلکه دلش را هم شکسته و زن را از دلش بیرون انداخته است زیرا از حملش بر نمي آید. و این زیاده خواهي در عصر تکنولوژي هزار چندان شدیدتر شده است و لذا صبر و تحمل مرد را درهم شکسته است. و این شکست و شقاوت و بي مسئولیتي تحت عنوان آزادي و عشق و برابري زن و مرد توجیه و تقدیس شده است. یعني شعار عشق درست آنگاه که نابود شده، تمام جهان را به غوغا کشانیده و همه دعوي عشق مي کنند تا این بي عشقي و بي مسئولیتي را پنهان دارند و این بزرگترین دروغ و ریاي حاکم بر عصر ماست.

۱۰- و آن روي دیگر سکه زیاده خواهي زن، شقاوت مرد و نگاه صرفاً جنسي مرد به زن است که زن را براي جبران این حقارت وادار مي کند تا بر قیمت و ارزش مادي خود بیفزاید و لذا مطالبات مادیش را در نزد مرد بالاتر مي برد تا از عزت نفس خود دفاع کرده باشد هرچند که این واکنشي جاهلانه و شیطاني است و لذا او را بیش از پیش حقیر و بي ارزش مي سازد و عملاً تبدیل به روسپي مي کند که بر خودش آشکارا نرخ مي نهد زیرا ارزشي معنوي و روحاني و حتي جمالي هم براي خودش در نزد مردش سراغ ندارد.

۱۱- پس بایستي مسئله را بسیار ابتدائي تر مورد تأمل قرار داد و آن اینکه اصلاً چرا و چگونه است که حتي یك ازدواج عاشقانه در اندك مدتي تبدیل به رابطه اي صرفاً پائین تنه اي و تجاري مي شود و رابطه قلبي قطع مي گردد و لذا امیال و توقعات مادي و جنسي مسلط مي شود و الي آخر. و این یعني همان

تكرار فاجعه آدم - حوائي در ازل كه عشق را به عداوت مي رساند و معنا را به ماديت و تفاهم را به جدل و اعتماد را به بدبيني و محبت را به شقاوت.

۱۲- بي ترديد جوهره اصلي و ابتدائي عشق بين زن و مرد در زناشوئي همان كشش و نياز جنسي- شهواني است و به ميزاني كه از شدت و قوت اوليه اش كاسته مي شود همه آن ارزشهاي عاطفي هم رو به زوال مي رود و برزخ آغاز مي شود و از بطن هر احساس و ارزشي يك ضد احساس و ضد ارزش رخ مي نمايد. ولي عدم معرفت طرفين از اين حقيقت موجب بدبيني ها مي گردد. يعني آن احساس و اراده جاويد در آن رابطه شديد جنسي بناگاه مي ميرد و طرفين را دچار انواع بدگماني نسبت به يكديگر مي سازد و هريك طرف مقابل را مقصر و خائن مي داند كه گوئي مكر و تظاهري در كار بوده است. و سپس تلاشهاي مذبوحانه جهت احياي مجدد آن وضعيت از دست رفته آغاز مي شود كه تماماً به ناكامي مضاعف مي انجامد.

۱۳- زن و مرد به جاي تفكر جدي و صميمانه و مشترك درباره آنچه كه رخ نموده دست به انواع ترفندهاي شيطاني مي زنند و بدبيني هاي شيطاني پديد مي آيد و هريك به غار تنهائي خود باز مي گردد به همراه دريائي از احساس ندامت در ازدواج!

۱۴- اراده به جاودانه سازي و آن بهشت شهواني منشأ همه شيطنت هاست. «و ابليس گفت: آيا مي خواهيد كه در اين بهشت تبديل به دو فرشته ابدي شويد؟ پس مرا پيروي كنيد.» قرآن-

۱۵- بهشت شهوت و لذت جنسي موجب مي شود كه زن و مرد نقايص و زشتي هاي يكديگر را نبينند و بلكه وارونه تصور كنند. ولي با از ميان رفتن اين بهشت معرفتي همه محاسن و خوبيهاي يكديگر را دسيسه مي پندارند و به ناگاه تبديل به دو دشمن ابدي مي شوند. «و به آن دو گفته شد كه زين پس دشمنان يكديگريد پس از بهشت من بيرون رويد.» قرآن-

۱۶- در فرهنگ سنت زناشوئي، پس از افول بهشت جنسي، تلاش براي بچه دار شدن و رويكرد مجدد طرفين به نژادهاي خود، تنها راه ادامه زناشوئي است و اين همان راه حل ابليسي براي استمرار آن بهشت است يعني رويكرد به شجره (نژادپرستي) از پس و پيش يعني فرزند و والدين! بچه پرستي و والدين پرستي و نژادپرستي و آباء و اجدادپرستي كه به صورت گذشته پرستي و آينده پرستي آرماني خودنمايي مي كند.

۱۷- افول شهوت جنسي و نيز روزمرگي دو عامل پيدايش جدال و عداوت و تجارت زناشوئي است. زيرا هر امر هرچند زيبا و لذيذي به مرور زمان دچار سهويت مي شود و از محتوا تهي مي گردد مگر اينكه ارزش و معناي دگر و برتري رخ نمايد كه امري بر حق تر و ماندگارتر از شهوت و لذايذ جنسي باشد.

۱۸- عدم احياي رابطه عقلي و قلبي و روحاني و الهي بين زن و مرد موجب سقوط اين دو در پائين تنه و ماديت محض مي شود و تجارت و مكر و خيانت آغاز مي گردد. متأسفانه در اكثر زناشوئي ها هيچ ارتباط بالاتنه اي پيدا نمي شود و لذا شهوت بارگي تبديل به نژادپرستي مي شود زيرا نژاد محصول شهوت بارگي و رابطه جنسي است و ماديت تاريخي آن است.

۱۹- در حقيقت استمرار خانواده در تاريخ تا به امروز عمدتاً بر مبناي نژادپرستي بوده است ولي در عصر جديد وضعيتي پديد آمده است كه آن نژادپرستي كهن را هم ناممكن ساخته است و معنويت و رابطه روحاني هم كه پديد نيامده است و لذا خانواده بر آستانه نابودي قرار گرفته و رابطه آدم- حوائي در حال انقراض است و فمينيزم ايدئولوژي اين انهدام است.

۲۰- و اما آن عواملي كه نژادپرستي كهن را ناممكن ساخته چيستند؟ اين عوامل همانا برپا دارنده قيامت زناشوئي هستند.

۲۱- در طي اعصار و قرون اكثر قريب به اتفاق ازدواجها پس از اندك مدتي به ندامت مي رسيدند ولي از ناچاري به نژادپرستي متوسل شده و بدين گونه به طرزي جبري اركان خانواده فروپاشيد و تا به امروز ادامه يافته است. ولي امروزه راههاي خروج از اين جبر زناشوئي پيدا شده اند كه عبارتند از: امكان اشتغال زن و استقلال معيشتي او، امكان روابط آزاد جنسي براي زن، همچنين امكان فزاينده روابط آزاد و غير متعهد جنسي براي مردان، پيدايش مراكزي كه از بچه ها نگهداري مي كنند مثل مهد كودكها و پرورشگاهها، همچنين پيدايش تجارت جهاني سكس، از ميان رفتن قبح طلاق و ازدواجهاي مجدد، از بين رفتن برخي ارزشها و تابوهاي كهن مثل حجاب و عفت و بكارت و عصمت و وفا و... و از همه مهمتر پيدايش ارتباطات مدرن تكنولوژيكي براي همگان.

۲۲- بنابراين بايد گفت كه عمر تاريخي خانواده و زناشوئي و ارزشهاي كهن مربوط به اين عرصه تماماً بواسطه جبرها و ناچاريها بوده است و لذا كينه و عداوت و مكر و شيطنت و خيانت در اندرون پنهان خانواده ها در جريان بوده است كه با عصر جديد و با پديده هاي تكنولوژيكي، به انفجار رسيده و قيامت آدم- حوائي برپا شده است كه محور قيامت تمدن و جوامع و تاريخ بشري است.

۲۳- به همين دليل است كه در سرلوحه مدرنيزم شعار آزادي قرار دارد كه كل بشريت از آن حمايت مي كند و تمدن غرب پرچم دار و باني آن است همانطور كه باني و پرچم دار تكنولوژي هم هست زيرا همه دربهاي خروج از تعهدات جبري زناشوئي با امكانات تكنولوژيكي گشوده شده است. و اينست كه رابطه مستقيمي بين صنعتي شدن و فروپاشي خانواده وجود دارد يعني اخلاق صنعتي و ارزشها و پديده هاي صنعتي و دولتهاي صنعتي پديد آورنده اين گشايش ها هستند و آن جبرهاي كهن را شكسته اند كه البته در اين امر حقي بزرگ حضور دارد زيرا همانطور كه در دين خدا جبر و اكراه نيست زناشوئي هم اساس دين است و لذا بالاخره جبرها را درهم شكسته است و دوزخ زناشوئي را عيان نموده و به فعل آورده است و اينست معناي قيامت تاريخ!

۲۴- همانطور كه امروزه جز دين خالص و عاشقانه امكان بقا ندارد و هر شرك و نفاقي به سرعت درهم مي شكند زناشوئي مشركانه و منافقانه و زنائي و اكراهي هم محكوم به نابودي شده است زيرا ازدواج و زناشوئي نخستين امر دين خدا و مهد پيدايش شريعت ها بوده است و آخرين پيامبر خدا هم ازدواج را سنت خود و نيمي از دين ناميده است.

۲۵- اينست كه امروزه ديگر به ندرت زني براي آبروداري ازدواج مي كند و به خاطر حرف مردم به زندگي نكبت بارش ادامه مي دهد زيرا آن آبرو و حرفها ديگر از اعتبار افتاده است و اين از خاصيت جامعه صنعتي و ارتباطات مدرن است.

۲۶- و بندرت مردي فقط براي اينكه يك ظرف تخليه شهوت به طور آماده در خانه داشته باشد به زناشوئي تن مي دهد و آنرا تحمل مي كند. زيرا روابط آزاد جنسي در همه جا فراهم است كه ارزانتر هم هست.

۲۷- و به ندرت زني فقط به خاطر داشتن يك سرپناه و شام شب تن به ازدواج و استمرار زناشوئي مي دهد.

۲۸- و به ندرت زني فقط به خاطر آتيه و بازنشستگي ازدواج مي كند و ادامه اش مي دهد زيرا بيمه ها اين كار را مي كنند و نيازي به شوهر نيست.

۲۹- تمكين جنسي زن هم كه از اساس زناشوئي و از وظايف ذاتي زن در زندگيست در حال انقراض است زيرا زن ديگر مجبور به حفظ زناشوئي اش نيست پس در اين وظيفه هم اجباري نمي بيند و همين امر امروزه از علل محوري طلاق است.

۳۰- و بكارت هم كه در همه فرهنگها يك امر واجب براي زن در ازدواج تلقي مي شد از اعتبار و ارزش افتاده است زيرا اولاً اصل ازدواج و استمرارش از آن اعتبار تاريخي ساقط شده است و ثانياً آزادي روابط جنسي نامشروع قبل از ازدواج تبديل به امري جهاني شده و از اركان آزادي محسوب مي شود و توقع بكارت به مثابه زير پا نهادن يكي از اصول آزادي و حقوق برابري زن و مرد تلقي مي گردد. و ثالثاً در زماني كه مي توان با يك بخيه سرپائي در مطب يك جراح يك زن روسپي را تبديل به دختري باكره ساخت بكارت از معنا تهي مي شود و تبديل به يك ضد ارزش مي گردد و نوعي توهين به حساب مي آيد. و همه اينها از خواص زندگي صنعتي و ارتباطات تكنولوژيكي است كه همه آداب و ارزشها و اعتبارات ريائي و نمادين را منهدم مي كند و تنها چيزي كه باقي مي ماند يك عشق الهي و ذاتي در عهد با وجدان خويش و با خداي خويش است كه اگر آنهم نباشد نابودي بشر حتمي است در دين و دنيا!

۳۱- به نظر مي رسد در اين قيامت تكنولوژيكي خانواده، اين زن است كه بيشترين آزادي و امكان انتخاب را يافته است و گوئي كه تكنولوژي همچون ناجي موعود زن از بطن تاريخ سر بر آورده است و لذا زن براستي پرستنده آن است. ولي در آن واحد اين زن است كه بيشترين تباهي و فلاكت را در بلند مدت متحمل مي شود. زيرا شروع اين آزادي بسيار شيرين و عاقبتش بسيار تلخ است مثل هر آزادي ديگري!

۳۲- اراده به مردوار شدن براي زن يك اراده كهن و پنهان در تاريخ بوده است زيرا زن آنرا تنها راه نجات خود از اسارتها و جبرها ديده است ولي اين آزادي و اراده فقط در عصر صنعت ممكن شدني بود و شد.

۳۳- دوران موسوم به ماه عسل در زناشوئي چون به پايان مي رسد و بهشت غريزه مي ميرد اين زن است كه بسيار زودتر از مردش بخود مي آيد كه «چه كلاهي بزرگي بر سرش رفته است» زيرا مي بيند كه ديگر از چشم و دل مردش افتاده است و فقط يك ظرف تخليه شهوت محض براي مرد است آنهم هرگاه كه مرد بخواهد. ندامت و مكر و خيانت زن زين پس آغاز مي شود زيرا هيچ راه خروجي نمي يابد. ولي مرد در طول تاريخ چنين بيچارگي و اسارتي نداشته است زيرا آزادي جنسي را براي خودش بطور مشروع و غير مشروع فراهم مي آورده است تا بتواند براي هميشه براي خودش در نهان يك بهشت جنسي فراهم آورد. ولي زن چه؟ ولي در عصر صنعت و مدرنيزم و برابري و فمينيزم، بالاخره زن هم همچون مرد براي خود مترصد احياء و جاودانه سازي آن بهشت جنسي است يا با توافق با شوهرش و يا به طور قاچاق و يا طلاق!

۳۴- در حقيقت بايد گفت كه ظهور مدرنيزم و فمينيزم به مثابه ظهور عدالت رابطه آدم- حوائي است هر چند عدالتي قهار و نه رهائي بخش! به نوعي زن مشغول انتقام تاريخي خويش از مرد است. ولي در اين عدالت انتقامجويانه باز هم زن است كه بيشترين ضرر و تباهي و انهدام را مي يابد.

۳۵- در حقيقت مرد در طول تاريخ تا به امروز و زن هم به تازگي مترصد احياي بهشت غريزي- جنسي تحت عنوان عشق است كه آنرا عشق غير متعهد ناميده است و لذا هم زن و هم مرد در برپائي هريك از اين بهشت هاي قاچاقي ناكامتر مي شود و عمر اين بهشت ها كوتاه و كوتاهتر مي گردد تا آنجا كه فقط هرزگي جنون آميز و روسپي گري بر جاي مي ماند.

۳۶- پس تا به اينجا مي توان گفت فقدان رابطه بالاتنه اي بين زن و مرد است كه رابطه پائين تنه اي و جنسي را به سرعت از محتوا و روح تهي ساخته و تبديل به يك رابطه خفت بار و خودارضايي به واسطه بدن طرف مقابل مي سازد و به اين دليل است كه اين رابطه به سرعت به كينه و عداوت مي گرايد كه عين حق است زيرا اين كينه و عداوت دل و وجدان اين دو از خودشان است و به همين دليل است كه پس از هر رابطه جنسي انزجاري آشكار خودنمايي مي كند.

۳۷- و ايـن بـدليل بـي رغبتـي زن و مـرد در برقـراري رابطـه اي قلبـي و معرفتـي و الهـي بـا يكـديگر اسـت كـه هريـك را پـس از افـول بهشـت شـهواني بـه تـن خودشـان مبـتلا مـي سـازد و تنهـايي ذلـت بـاري رخ مـي دهـد كـه هرگـز تجربـه اش را نداشـته انـد كـه نـوعي نفـرت از خـود و طـرف مقابـل اسـت و از اينجاسـت كـه شـيطان پيـدا مي شود. كه طرفين را يا به نژادپرستي مي خواند و يا خيانت و يا زناي باطني!

۳۸- ولـي اگـر در ايـن بهشـت غريـزه جنسـي گفتگـوي صـادقانه عـاطفي و عقلايـي و دينـي پديـد آيـد دلهـا نيـز بهـم مربـوط مـي شـود و انديشـه هـا نيـز مبادلـه مـي گردنـد تـا آنجـا كـه ايـن هـم آغوشـي جسـماني بـه وصـال روحاني رسيده و لقاءالله رخ مي دهد همانطور كه در سوره بقره آمده است.

۳۹- پـس اگـر رابطـه بالاتنـه اي پديـد آيـد حتـي بهشـت غريـزي و جنسـي هـم نـه تنهـا افـول نمـي كنـد بلكـه تعـالي مي يابد و رابطه جنسي به راستي قلمرو وصال روحاني مي گردد نه خودارضايي و زناي پنهان.

۴۰- يعنـي اگـر رابطـه زن و مـرد بـه اتصـالي روحـي و قلبـي نينجامـد و بـه سـوي واحـد وجـود انسـان يعنـي خداونـد نـرود جـز آنچـه كـه در طـول تـاريخ تـا بـه امـروز رخ نمـوده و انهـدامي كـه امـروزه شـاهدش هسـتيم راه ديگري پيش رو نيست.

۴۱- زيـرا زن و مـرد دو نيمـه وجودنـد و وجـودي جـز خـدا نيسـت پـس چـون ايـن دو نيمـه در روح و دلشـان يگانه شدند خداي روي مي نمايد و ديدار مي شود طبق قول خداوند در سوره بقره آيه ۲۲۳-

۴۲- پـس زناشـوئي و رابطـه آدم- حـوائي كـه بـه سـوي خـدا در حركـت نباشـد بـه شـيطان مـي رسـد و بـه دوزخ مبتلا مي گردد و عداوت. و جز اين عاقبتي ندارد. زيرا اصلاً ازدواج براي همين مقصود است.

۴۳- ولـي مشـكل زن مـدرن كـه در جامعـه مردانـه تحصـيل و كـار مـي كنـد بسـيار فراتـر از زنـدگي زناشـوئي اسـت و مقـدم بـر آن اسـت يعنـي اينكـه يـك دختـر جـوان وقتـي بـه خانـه شـوهر گـام مـي نهـد پيشـاپيش هـزار تـوي نفسـش تسـخير شـده اسـت بواسـطه دههـا و صـدها مـردي كـه بـا وي تحـت عنـوان همكلاسـي و اسـتاد و همكـار و رئـيس و رفيـق در ارتبـاط بـوده اسـت كـه ايـن نامحرمـان تـازه در رابطـه زناشـوئي بـه عرصـه فعاليـت و ظهـور مـي رسـند حتـي اگـر هـيچ رابطـه مسـتقيم جنسـي بـا كسـي برقـرار نكـرده باشـد و ايـن حقيقـت را هـر زن صـادقي اقـرار مـي كنـد كـه علـت اصـلي شكسـت زنـدگي زناشـوئي اسـت. حـال اگـر بـه ايـن مـوارد وارده هـاي تلويزيـوني و اينترنتـي و پرنوگرافيـك را هـم بيفـزاييم متوجـه محشـر كبـري زنـدگي زناشـوئي مـي شـويم و اگـر بگـوئيم كـه يـك زن مؤمنـه و عفيـف و بـا حجـاب مـي توانـد از پـس ايـن همـه تهاجمـات و واردات بـر نفـس خـود برآيـد آشـكارا يـا در جهـل مطلـق بـه سـر مـي بـريم و يـا دروغ مـي گـوئيم زيـرا اگـر زنـي قـرار بـود كـه بتوانـد داراي چنـين قـدرتي باشـد بـدون ترديـد آن زن حضـرت فاطمـه مـي بـود پـس نيـازي نمـي داشـت كـه بـر خـود نقـاب بنـدد. پـس همـين يـك نكتـه بـر اهـل ايمـان همـه اسـرار را آشـكار مـي سـازد و هـيچ جـاي خـودفريبي نمـي گذارد.

۴۴- اينـك خطـاب مـا بـه آن كسـاني اسـت كـه مـي گوينـد آدم بايـد دلـش پـاك باشـد!؟ آيـا دلـي پـاكتر از فاطمـه زهـرا مـادر عصـمت بشـري وجـود دارد؟ ايـن همـان خـط بـزرگ شـيطان در انديشـه انسـان مـدرن اسـت كـه كبّـاده عشـق و عرفـان بـه دوش مـي كشـد زيـرا يكـي از رسـالتهاي شـيطان بـه قـول قـرآن آنسـت كـه اعمـال زشـت انسان را برايش زيبا مي سازد و اين عشق و عرفان شيطان است.

۴۵- انسـان امـروز مظهـر كامـل بـي ارادگـي و منـع شـدگي در تصـرف اجنـه و شـياطين و خناسـان اسـت و ايـن بـي ارادگـي محـض در معـارف عرفـاني و توحيـدي هـم وجـود دارد منتهـي انسـان عـارف تحـت اراده محـض خـدا و يـا پيـر اسـت. اينسـت كـه ايـن مسـخ شـدگان جملگـي بـا چنـد جملـه عرفـاني كـوس انـا الحـق مـي زننـد و خـود را عـارف مـي پندارنـد منتهـي مريـد محـض شـيطان هسـتند و عشقشـان هـم شـيطاني و فاسـقانه اسـت. و ايـن وضـعيت در زن مـدرن صـد چنـدان شـديدتر اسـت چـرا كـه ذاتـاً داراي هـويتي پذيرنـده اسـت و لـذا هـر وارده اي را در خـود حفـظ و ابـدي مـي سـازد. و ايـن امـر اسـاس گرايشـات عرفـاني عصـر ماسـت كـه بهتـر اسـت آنـرا گرايشـات شـيطاني بنـاميم و شـيطان زدگـي! و اينسـت كـه ايـن گرايشـات در زنـان صـد چنـدان بيشـتر از مـردان مـي باشـد و لـذا شـاهد زنـاني شـيطان زده و مجنـون هسـتيم كـه دعـوي وحـي و الهـام و ارتبـاط مسـتقيم بـا خـدا و عـالم غيـب دارنـد. كـه ايـن ادعـا در بسـياري از مـوارد درسـت اسـت ولـي خدايشـان جـز شـيطان و ملائكشـان هـم جز اجنه نيستند. و وحي و الهامشان هم نجواهاي شيطان است.

۴۶- ایـن شـیاطین و اجنــه در عصـر مـا بــه مرحلــه اي از ظهــور و تجسـم رسـیده انـد کـه در بسـیاري مواقـع دیـده و شـنیده مـي شـوند. اعتـراف برخـي از افـرادي کـه تحـت درمـان روانـي اینجانـب قـرار داشـتند دال بـر صـحت ایـن ادعاسـت کـه صـداي ایـن اجنـه و شـیاطین را مـي شـنیدند و گـاه آنهـا را لمـس مـي کردنـد کـه پـس از ایـن تمـاس دچـار احـوال و اعمـال فاسـقانه و خطرنـاکي مـي شـدند. و ایـن افـراد در دوره سـیطره ایـن وضـعیت خـود را انسـانهائي عـارف مـي دانسـتند کـه بـه وحـي و الهـام رسـیده انـد کـه چنـین وضـع و ادعـائي در زنـان بـه مراتب بیشتر است.

۴۷- رونــق جهـاني محافـل جـن گیـري و احضـار ارواح و عرفانهـاي مـدرن دال بـر سـیطره جهـاني شـیاطین و اجنـه بـر بشـر کـافر و منـافق اسـت کـه زنـان مهمتـرین نقـش را در ایـن فعالیتهـا ایفـا مـي کننـد کـه در رأس ایـن نـوع زنـان همانـا فمینیسـت هـا قـرار دارنـد کـه خصـم ولایـت زناشـوئي هسـتند و دیـن سـتیز مـي باشـند و کـل باورهـاي مـذهبي اینـان بـر محـور فـال و دعانویسـي و رمـالي و جـن گیـري و ورد و فـوت و فـن هـاي دلالـي محبـت و فسـق و فجـور قـرار دارد و تـلاش بـراي برقـراي ارتبـاط بـا عـالم غیـب و علـوم غریبـه و عرفانهـاي تسـخیري و جـادوگري از نــوع درویشـي هـاي کهـن تـا عرفـان حلقــه و دون خـوان و اوشـو و مدیتیشـن هـاي رایج.

۴۸- و نهایتـاً شـاهدیم کـه هـدف محـوري انـواع ایـن تلاشـها در زنـان همانـا بـه تسـخیر آوردن اراده مـرد اسـت تحـت عنـوان شـوهر یـا معشـوقه و غیـره. کـه عاقبـت خودشـان بـه تسـخیر اجنـه و شـیاطین درمـي آینـد و رسـوا و هلاك مي شوند.

۴۹- و ایـن شـیاطین و اجنـه بـه امـر خـدا بـه سـوي ایـن زنـان متکبـر و کـذاب مـي رونـد تـا رسوایشـان سـازند تـا دست از عداوت با ولایت زناشوئي بردارند و از احکام الهي پیروي کنند. و این معنا در قرآن مذکوراست.

۵۰- انسـان یـا تحـت ولایـت خـدا و اولیـاي الهـي اسـت و یـا تحـت ولایـت شـیطان و اولیـاي شـیطان. در غیـر اینصـورت فاقـد کمتـرین عقـل و اراده اسـت. و زن از طریـق پـذیرش ولایـت همسـر اسـت کـه بـه ولایـت حـق متصـل مـي شـود و ایـن یـك حکـم الهـي اسـت حتـي اگـر شـوهري کـافر باشـد. زیـرا بـه تجربـه مـي دانـیم کـه حتـي کـافرترین و فاسـق تـرین مـردان هـم ایمـان و عصـمت زن خـود را دوسـت دارنـد و طالـب همسـري متـدین مـي باشند زیرا به نفع آنهاست.

۵۱- انســان بــه میزانــي کــه داراي ایمــان و هــویتي محکـم اسـت اراده بــه پرسـتیده شـدن و تصـدیق و تأییـد دیگـران را نـدارد زیـرا خـودش در دل خـود محبـوب اسـت یعنـي انسـان بـه میزانـي کـه خـود را دوسـت داشـتني و خوب نمي بیند مشتاق نگاه و تصدیق دیگران است و گداي محبت مي باشد.

۵۲- بنـابراین زنـي کـه ولایـت شـوهرش را بـه ایـن شـرط مـي پـذیرد کـه شـوهرش او را بپرسـتد و مریـدش گـردد فاقـد حـداقل ایمـان و هویـت معنـوي اسـت وگرنـه پـذیرش ولایـت شـوهر منجـر بـه تقویـت ایمـان و رضـاي الهـي مـي شـود و ایـن رضـاي الهـي در دل زن منجـر بـه اتکـاء بـه نفـس و خـود- دوسـتي مـي شـود و از نگـاه و چاپلو سي و پرسـتش شـوهر بـي نیـاز مـي گـردد و مـي بینـد کـه ایـن اطاعـت و ولایـت بـه راسـتي بـه نفـع عـزت و هویـت و اسـتقلال روحـاني اوسـت. رعایـت مسـئله بـه ایـن سـادگي اسـاس نجـات و رسـتگاري زن از روسـپي گري و شیطان زدگي و فلاکت است.

۵۳- مـرد بـه میزانـي کـه ولایـت خـود را کـه عـین مسـئولیت اسـت بـر خـانواده اش القـاء مـي کنـد صـاحب هویـت مـي شـود و زن هـم بـه میـزان ولایـت پـذیري از شـوهر و انجـام وظـایف متقابـل در قبـال خـدمات شـوهر اسـت کـه صـاحب هویـت مـي شـود. و ایـن هویـت و منیـت معنـوي اسـاس دیـن و رشـد اسـت کـه تمامـاً بـر تقـوا و از خودگذشـتن اسـتوار اسـت و مسـابقه تقـوا و از خودگذشـتگي بـین زن و شـوهر موتـور محرکـه رشـد و تعـالي بشر است و نه اراده به پرستیده شدن و سروري و ریاست!

۵۴- درك معنـا و ماهیـت ولایـت زناشـوئي از هـر دو سـو و نیـز حـدود عملـي ایـن ولایـت از مهمتـرین مسـائل مربـوط بـه حقـوق زناشـوئي و فلسـفه ایـن رابطـه مقـدس و سرنوشـت سـاز اسـت کـه نـه در معرفـت دینـي و نـه حقـوق مـدني کمتـر مـورد تحقیـق و تبیـین بـوده اسـت و حتـي در علـوم انسـاني مـدرن هـم از تـوجهي بـه سـزا برخـوردار نبـوده اسـت الا اینکـه زن و مـرد هریـك بـه تنهـایي مـورد مطالعـه قـرار گرفتـه انـد و نفـس ایـن رابطـه به عنوان هسته مرکزي حیات اجتماعي در علوم انساني و علوم اسلامي شدیداً مغفول واقع شده است.

۵۵- انسـان متأهـل چگونـه انسـاني اسـت؟ رابطـه زناشـوئي بـه لحـاظ علمـي، اجتمـاعي، روانـي، فلسـفي، دینـي و عرفـاني چگونـه رابطـه اي اسـت؟ و انسـان مطلقـه چـه هـویتي اسـت؟ و بـا انسـان مجـرد قبـل از ازدواج چـه

تفاوتي دارد؟ ازدواج يعني چه؟ اراده به ازدواج كردن چه اراده اي است و چه معنايي دارد؟ توقع روحي يك انسان از ازدواج چيست؟

۵۶- اراده به ازدواج كردن در مرد همان اراده به عاشق و خدمتگزار بودن است و در زن هم اراده به معشوق و مخدوم بودن است. و اين اراده فطري زن و مرد در ازدواج است كه امروزه كاملاً وارونه شده است و لذا مرد، زن صفت شده و زن هم مردوار گرديده است. و از اين واژگوني سيطره شيطان بر خانواده و مدنيت رخ نموده است و آشكار شده است در حاليكه قرنها همين سيطره پنهان بود.

۵۷- يك زن كافر زني ضد محبت و ضد مرد است كه: چرا من مرد نشده ام! يعني در قبال محبت و ولايت و مسئوليت مردش احساس حقارت مي كند و اين منشأ كفر و حماقت و شيطنت زن است.

۵۸- محبت پذيري ايجاد عهد و وفا به كانون محبت مي كند. پس محبت پذيري زن نسبت به مردش (پدر، برادر، همسر، امام) عين توحيد است كه: خدا يكي، يار يكي، دل يكي، دلدار يكي!

۵۹- محبت، نور وجود است كه به محبوب، اتكاء به نفس و عزت نفس و شرف و احساس وجود في نفسه مي بخشد پس محبوب براي حفظ اين وجود ذاتي بايستي متعهد به كانون محبت باشد كه مستلزم اطاعت و عصمت و انجام وظايف است.

۶۰- زيرا آنكه تو را دوست مي دارد بار و مسئوليت دنيوي تو را هم بر عهده مي گيرد و خواهان عزت و شرف و پاكي توست پس بايستي از او اطاعت كني تا بتواني اين محبت را در خود پذيرا شوي و حمل و هضم نمائي. همانطور كه بچه اي چون به سن عقل رسيد بايستي از والدينش اطاعت كند وگرنه محبت و خدمات والدين موجب ايجاد استكبار و كفر و فساد و هرزگي در بچه مي شود و اين معناي بچه ننه است. زني هم كه در قبال محبت و خدمات و حمايت همسرش هيچ وظيفه و تعهدي ندارد بتدريج تبديل به يك غول مي شود و شيطان زده مي گردد تا آنجا كه ديگر دلش سنگ شده و امكان پذيرش محبت را ندارد و در قبال آن احساس حقارت و نفرت دارد.

۶۱- تعشيق (عشق نمائي- عشق بازي) در زن مدرن عين محبت ناپذيري او از جانب مرد است كه: من هم مي توانم عاشق باشم. من هم مي توانم كار و تحصيل كنم و خودم را اداره نمايم و تازه تو را هم اداره و تغذيه كنم و...

۶۲- عاشقيت زن مدرن يك بازي دروغين، يك تلقين و يك نبرد بر عليه عشق مرد است و عين اراده به مرد شدن است. و همين شيطنت مولد يك نسل از مردان زن صفت و بي هويت است. و مرد هم مي گويد: «پس تو مرد باش، تو عاشق باش و كار كن و مرا تحت ولايت خود بگير و من براي تو ناز مي كنم!» و اين پيروزي شيطاني زن مدرن است كه البته ديري نمي پايد كه جهنمش مي شود و بناگاه بخود آمده و مي گويد: عجب كلاه گشادي بر سرم گذاشته ام... و تبديل به چه برده بي مزد و منتي شده ام كه تازه منت هم مي كشم...

۶۳- هر ارزش و حقيقتي داراي آداب و حقوقي جهت دريافت و حملش مي باشد. مثلاً يك شاگرد با رعايت آداب و حقوقي قادر به درك و دريافت و استخراج علم و معرفت استادش مي باشد. يك مريد هم با رعايت آداب و حقوق ويژه اي قادر به دريافت نور هدايت از مرادش مي باشد. يك زن هم با رعايت آداب و حقوق ويژه اي مي تواند محبت و ولايت شوهرش را دريابد و هضم نمايد تا دلش زنده شده و صاحب هويت و هستي نويني گردد وگرنه در قبال محبت شوهر، دچار احساس حقارت و ذلت به همراه استكبار و منت مي شود و امر بر او مشتبه مي گردد.

۶۴- هر دختر بكري در نخستين رويارويي با محبت يك مرد دچار حيرتي توأم با ترديد و خلسه اي عزت آفرين مي شود. و به ميزاني كه آداب عصمت و حقوق محبت را رعايت مي كند اين حيرت به معرفت و اين ترديد به ايمان و اين خلسه به احساس وجود و هويتي نوين مي رسد و خلقت جديد آغاز مي گردد كه حقوقش سراسر همان احكام الهي در شريعت و اخلاق و تقوا و وظيفه و عفت و وفا و اطاعت و اعتماد خردمندانه است كه از خواستگاري تا ازدواج و همسريت و مادريت پله به پله به سوي خدا بالا مي رود.

۶۵- ازدواج اساس دين است و دين هم چيزي جز عهد و وفا و مسئوليت انسان در قبال خداوند نيست كه خالق و رزاق و حافظ وجود انسان است و اين عين تعهد انسان به هستي خويشتن است در قبال عشق و رحمت خدا به انسان. و اين عهد و وفا در رابطه بين زن و شوهر عينيت و فعليت مي يابد.

۶۶- و این عهد و وفاي زناشوئي كه عين عهد و وفاي انسان با خداست به صورت رعايت حقوق ولايت زناشوئي خودنمايي مي كند و آن عهد و وفا و مسئوليت در قبال محبت است در دو صورت دوست داشتن و دوست داشته شدن!

۶۷- مسئوليتِ دوست داشتن و مسئوليت دوست داشته شدن (عاشقيت و معشوقيت) همان ولايت متقابل زناشوئي است از جانب مرد به زن و از جانب زن به سوي مرد كه دو نوع حقوق است كه خداوند به صورت احكامش به مرد و زن ابلاغ نموده است.

۶۸- عاشقيت امتيازات و بركاتي دارد و معشوقيت نيز، كه هريك مستلزم تعهدات و وفا و مسئوليتها و وظايفي است كه اگر ادا نشود اين عشق از ميان مي رود و شقاوت حائل مي گردد و سوء تفاهم و سوء ظن و عداوت و خيانت.

۶۹- پديده شيطاني برابري زن و مرد به معناي الغاء و ابطال اين تعهدات و وظايف متقابل رابطه است.

۷۰- عاشقيت و معشوقيت دو رو و دو تجلي از عشق خدا به انسان است كه در رابطه آدم- حوائي رخ مي نمايد و لذا اداي حقوق زناشوئي عين اداي حقوق انسان نسبت به خداست. و اينست كه ازدواج اساس دين و سنت محمد ص است.

۷۱- آنچه كه موجب فقدان ولايت در رابطه زناشوئي است كه همان فقدان خدا در اين رابطه است شركهاي رابطه است كه دال بر عدم اعتماد به يكديگر مي باشد. در واقع زن با شوهرش ازدواج نمي كند بلكه با مهريه و حقوق و بيمه و بازنشستگي و حق طلاق و حقوق مدني و حمايت نژاد و سرمايه آتيه وجود فرزندان است كه ازدواج مي كند و عهد مي بندد. و در اين ميانه تنها وجه رابطه اي كه با همسر به طور مستقيم باقي مي ماند رابطه جنسي و پائين تنه اي است كه آنهم در اندك مدتي بي محتوا مي گردد و بعنوان يك نياز مبرم برطرف مي شود. پس ديگر عهد و انگيزه اي باقي نمي ماند كه مربوط به انسانيت شوهر باشد كه ايمان و معرفت و وجدان و محبت او را مخاطب قرار دهد. پس ولايتي هم باقي نمي ماند الا تجارتي آشكار براي بي نياز شدن از موجوديت شوهر! پس شوهر وسيله اين بي نيازي است و چه وسيله هولناكي! و چه تجارت كثيفي! شوهر ابزاري براي خوشبخت شدن زن است و زن هم وسيله تخليه شهوت مرد!

۷۲- پذيرش ولايت شوهر عين اعتماد به شوهر است به شرط آنكه شوهر هم ايمان و اعتمادي به خدا داشته باشد و تحت ولايت حق يا امامي زنده باشد.

۷۳- زن مدرن تحت ولايت و اعتماد بانك و بيمه و فرزند و نژادش در كنار شوهر زندگي مي كند و اينست كه اين زندگاني صرفاً جنسي تبديل به يك عذاب و ريائي فزاينده مي شود.

۷۴- در چنين نوعي از زناشوئي دل و روح و ايمان و محبت و اعتمادي در ميان نمي آيد و گوئي اصلاً نيازي هم به آنها نيست.

۷۵- پذيرش ولايت شوهر از جانب زن عين اعتماد زن به خدا و ايمان و محبت و معرفت و وفاي شوهر است. و اگر چنين چيزي در مرد نباشد زن در خلأ زندگي مي كند و دائماً خود را در حال نابودي مي يابد مخصوصاً در عصر ما كه هر روز بحراني جديد وارد حيات بشري مي شود و هيچ امنيتي باقي نمي ماند.

۷۶- در زندگي بحران زاي عصر جديد كه بشر در بحرانهاي نو به نو فرو مي رود جز ايمان و عشق و توكل و عرفان فزاينده شوهر هيچ نقطه اتكاء و امنيتي براي زن وجود ندارد.

۷۷- پذيرش ولايت شوهر و اصلاً معناي وجودي اين ولايت در مرد فقط در شرايط فقر و بيكاري و بيماري قابل تشخيص است. ايمان و اعتماد به مردي كه حتي نان به خانه نمي آورد. در اينجاست كه ماهيت زندگي زناشوئي امثال علي ع و فاطمه س معنا مي دهد كه نه ناني در ميان است و نه نامي و نه امنيتي و عزتي و محاصره شده بواسطه شقي ترين دشمنان! درك ولايت زناشوئي در خطبه معروف به فدك آشكار مي شود كه چگونه زني تنها و در محاصره دشمنان بيرحم از شوهر فقير و تنهايش كه از همه سو تهديد و تحقير مي شود چنان دفاعي مي كند.

۷۸- زني كه با حمايت نژاد خود و به اميد آينده فرزندانش و با اتكاء به حقوق ماهيانه و بيمه درماني و بازنشستگي و سند خانه اي كه به نام او شده و مهريه اي كه در دست يا در دل دارد و سند منگوله دار عقدش و... زندگي مي كند با شوهرش جز در امور پائين تنه اي كاري ندارد كه آنهم وجه المصالحه سائر نيازهاي مادي اوست. چنين زن و شوهري با دل و ذهن و وجدان و ايمان و محبت يكديگر هيچ سر و كاري ندارند. در اينجا سخن از ولايت زناشوئي سخن از پديده اي مطلقاً غير قابل فهم است زيرا مطلقاً وجود ندارد.

۷۹- اينست كه بسياري با كمال حيرت از ما مي پرسند «ما پس از مطالعه دهها رساله شما در باب زناشوئي آخرش هم معناي ولايت زناشوئي را نفهميده ايم. لطفاً بيشتر توضيح دهيد...» شرح عشق براي كسي كه نه عاشق بوده و نه معشوق، فايده اي ندارد همينطور شرح ايمان براي كسي كه نه امام بوده و نه مأموم!

۸۰- همانطور كه درك و پذيرش ولايت حق از جانب يك انسان مؤمن فقط به وقت فقر و بيماري و بلا و بحران و مرگ و مصيبت قابل تشخيص است كه آيا اين انسان به خداي خود بلي گفته و به او ايمان دارد يا نه!

۸۱- پس ولايت مرد بر زنش نيز چيزي جز قدرت و احاطه نور ايمان و اعتمادش به خدا و امامش نيست زيرا يقين دارد كه خداوند او و خانواده اش را بدون رزق و حمايت كريمانه اش نمي گذارد. اين ايمان و اعتماد مرد به خدايش به دل زن هم راه مي يابد كه زن يا اين ولايت را مي پذيرد و يا انكار مي كند. كه اگر پذيرا شود آرام و قرار مي يابد و در غير اينصورت در خانه بي قرار است و در رابطه جنسي هم نامحرم و شيطان زده مي شود.

۸۲- اينست كه هرچه كه ايمان مرد در عصر ما كاهش مي يابد هزينه ازدواج و زندگي زناشوئي و مصائب و زياده خواهيهاي زن هم افزايش مي يابد و آمار طلاق و خيانت هم بالاتر مي رود و ميل به ازدواج هم پائين تر مي آيد و سن ازدواج هم بالاتر.

۸۳- به ميزاني كه مرد به خدايش ايمان دارد بر زنش ولايت دارد و به ميزاني كه زن هم به ايمان مردش ايمان و اعتماد دارد ولايت شوهرش را پذيرفته است. پس مسئله ولايت زناشوئي چيزي جز ايمان و اعتماد نيست.

۸۴- آيا اين تقصير بيمه و بازنشستگي و تكنولوژي است كه فقدان ولايت و محبت زناشوئي را آشكار كرده است و قيامت تاريخي اين رابطه را برپا ساخته است؟

۸۵- آيا مرد و زن امروز منهاي اين نيازهاي معيشتي و جنسي مي توانند يكديگر را پذيرا شوند و دوست بدارند و انسانيت يكديگر را به رسميت شمارند و با ارزش انساني يكديگر عهد بندند و با هم بمانند؟ اگر چنين واقعه اي ممكن باشد و طالبي داشته باشد امروزه مهياتر از ديروز است بي بهانه و واسطه و دريوزگي و تجارت! اين همان رابطه بالاتنه اي است رابطه اي مبتني بر دل و روح و معرفت و حقيقت براي خدا و به سوي او! همانطور كه امروزه دين خالص و توحيدي مهياتر از ديروز است زيرا حق آمده و باطل ها از ميان برخاسته و رسوا شده است.

۸۶- اين ازدواج و زناشوئي مشركانه و تجاري و زنائي است كه به لحاظ تاريخي محكوم به نابودي شده است همانطور كه دين مشركانه و اكراهي كه از ترس جهنم و شوق بهشت باشد.

۸۷- ازدواجي كه به زور قانون و جبر جنسي و معيشتي و اجتماعي نباشد بلكه از درد بي هويتي و بي خدائي و تنهائي براي رسيدن به خود الهي خود باشد مستلزم تقوا و از خودگذشتگي است برخلاف اراده به سلطه و تصرف! و اين معناي ازدواج عرفاني است ازدواجي كه برخاسته از نياز عرفاني است و مستلزم معرفتي بر ذات رابطه آدم- حوائي! و چنين ازدواجي كه تنها راه نجات بشر از نابودي مي باشد از بطن و اعماق معرفت نفس قرآني رخ مي دهد كه در آثار ما براي نخستين بار رخ نموده است و مباني حسي و فطري و عقلي و ديني و اجتماعي آن تبيين گرديده است.

۸۸- ايمان زنانه فقط و فقط حاصل پذيرش ولايت يك مرد بعنوان ولي است كه پدر، برادر، همسر و يا امامي زنده مي تواند باشد. و اين حقيقت را تجربه بشري و معرفت ديني به يقين اثبات مي كند.

۸۹- زنـان ضد مـرد و ولايـت ناپـذيري كـه در تمـام عمـر غـرق در عبـادت بـوده و هـيچ عمـل حرامـي مرتكـب نشده انـد كـم نيسـتند كـه اسـوه كفـري منافقانـه انـد و موجـوداتي شـرور و بخيـل و فرزنـدخوار و ديوانـه كـه كـل دينشان جز خرافه و ريا نيست. اينان فمينيست هايي در لباس مذهب مي باشند.

۹۰- اطاعـت صـادقانه زن حتـي از شـوهري كـافر و جاهـل هـم موجـب ايمـان در دلـش مـي شـود و ايـن واقعيـت هم در جامعه يافت مي شود.

۹۱- پـس مپنـداريم كـه فمينيـزم مكتبـي جديـد اسـت بلكـه در عصـر جديـد تبيـين بـه اصـطلاح علمـي- فلسـفي يافتـه است.

۹۲- بـي قـراري و دمـدمي گـري كـه برجسـته تـرين هويـت زن امـروز اسـت جـز بـي ايمـاني معنـاي ديگـري ندارد كه حاصل فقدان ولايت مردانه در خانواده است.

۹۳- زن سـالاري و مردسـالاري دو روي سـكه خـانواده اي اسـت كـه در آن حـق سـالاري نيسـت كـه در برخـي خـانواده هـا زن سـالاري روي عيـان و مردسـالاري صـورت پنهـان آن اسـت و در برخـي بـه عكـس مـي باشـد. در دورانهاي قبل صورت بيروني چنين خانواده هايي مردسالاري بود و امروزه زن سالاري است!

۹۴- عـورت سـالاري و پـول سـالاري دو معنـاي پنهـان زن سـالاري و مـرد سـالاري اسـت كـه تنـاتر ايـن دو سلطنت را سـاماندهي مـي كنـد و اينكـه كـداميك عيـان باشـد بـه توافـق نانوشـته بـين زن و شـوهر كـافر بسـتگي دارد.

۹۵- و از آنجـائي كـه زنـان مـدرن اكثـراً شـاغل هسـتند لـذا ايـن سـلطنت زن اسـت كـه در ظـاهر و بـاطن حكـم مـي راند.

۹۶- ولـي فريـاد بـر حـق زنـان اهـل ايمـان و عصـمت در عصـر مـا اينسـت كـه: آيـا هـيچ مـردي نيسـت كـه از مردانگـي بهـره اي داشـته باشـد تـا بتـوانيم زنـانگي خـود را در رابطـه بـا او احيـا و حراسـت كنـيم و همچنـان زن بمانيم و از عفت خود تحت الشعاع آن حفاظت نمائيم!

۹۷- آيـا براسـتي مردانگـي و زنـانگي قابـل تعريـف اسـت؟ بـي ترديـد ايـن دو فقـط در رابطـه بـا يكـديگر قابـل تعريـف اسـت. مردانگـي آن اقتـداري معنـوي و هـويتي اسـت كـه بتوانـد زن را در بـاطن خـود اسـكان بخشـد و از عـزت و سـلامت و معيشـت و عصـمت زن بـدون قيـد و شـرط جنسـي، حراسـت نمايـد و ايـن ولايـت را كـه حاكميـت محبـت اسـت مشـروط بـه پـائين تنـه زن نسـازد و نسـبت بـه ايـن ولايـت مـادي و معنـوي غيـور باشـد و ايـن غيـرت را نيـز بـر زن مسلط كنـد. و زنـانگي نيـز پـذيرش بـي قيـد و شـرط ايـن ولايـت اسـت و تعهـد و وفـاي بي قيد و شرط به آن.

۹۸- ولـي امـروزه آنچـه كـه ايـن ولايـت را نـابود سـاخته پـول و پـائين تنـه اسـت كـه بـر رابطـه زناشـوئي حـاكم شده است.

۹۹- ولايـت زناشـوئي حاصـل بيـنش و بـاور و جسـتجوئي اسـت كـه در ايـن رابطـه دمـادم خداونـد را مـي خوانـد و مي خواهد و مي بيند در تجليات گوناگون!

۱۰۰- زن و شـوهر بايسـتي آئينـه لقـاي الهـي در يكـديگر باشـند و جـز بـر چنـين بـاوري ولايـت زناشـوئي محقـق نمـي گـردد. و ايـن بـاور در آثـار مـا بـه تمـام و كمـال بـه لحـاظ عقلـي و دينـي و عرفـاني تبيـين گشـته اسـت. و فقـط چنـين بـاوري قـادر بـه نجـات بشـر در آخرالزمـان و قيامـت پنجـاه هـزار سـاله اسـت و ايـن آئينـه در رابطـه جنسـي متجلـي بـه جمـال هـو مـي شـود كـه انسـان كامـل اسـت. و انسـان كامـل هـم جـز امـام نيسـت كـه خـود مظهر جمال اعلاي خداست. «باشد كه او را ديدار كنيد و اين مژده اي براي مؤمنان است.» بقره۲۲۳

۱۰۱- امـروزه اساسـاً معنـاي عفـت و عصـمت از قلمـرو فرهنـگ بشـري رخـت بربسـته اسـت زيـرا امـري كـاملاً قلبـي و روحـاني و ايمـاني اسـت كـه اسـاس عهـد انسـان بـا خداسـت كـه در رابطـه بـا همسـر بـه فعـل مـي آيـد. و ايـن بـدليل انقطـاع كامـل رابطـه قلبـي و روحـي در رابطـه آدم- حـوائي اسـت و اصـالت و سـلطه پـول و پـائين تنـه بر اين رابطه.

۱۰۲- عفت و عصمت آنست که در وجه آدم- حوائي دل کسي جز همسر نباشد! و اين مستلزم حاکميت ولايت زناشوئي است در غير اينصورت درب آدم- حوائي دل بي صاحب مانده و هرکسي بر آن وارد مي شود و اين موجب زناي باطني است که رابطه زناشوئي را حرام و زنائي مي سازد.

۱۰۳- راز بي قراري زن در خانه شوهر واضح ترين نشان فقدان ولايت زناشوئي و ولايت ناپذيري زن است.

۱۰۴- شهوت و نياز جنسي و رابطه جنسي وسيله اي براي تماشاي جمال هوست در جمال يکديگر در درجات تجلي که حاصل درجات صدق و اخلاص قلبي و ولايت زناشوئي مي باشد. و اين معنا در آيه ۲۲۳ سوره بقره آشکارست.

۱۰۵- در حاليکه در اکثر روابط جنسي زناشوئي وسيله تبديل به هدف شده است که چيزي جز تخليه شهوت نيست و لذا زن و شوهر در لحظه تخليه شهوات خود چشم بر روي يکديگر مي بندند.

۱۰۶- البته چشم بستن زن و شوهر در لحظه رابطه جنسي و خاصه لحظه تخليه شهوات امري اجتناب ناپذير و عذاب است و چه بسا بدون اين چشم بستن رابطه به غايت نمي رسد زيرا در قلوبشان کسان ديگري حضور دارند زيرا رابطه قلبي و بالاتنه اي ندارند. و اين مصداق عيني زناي باطني و پنهان است که حاصل روابط نامشروع قبل از ازدواج و يا عدم رعايت حجاب و عفت نگاه است که قلوب را به تسخير غير آورده است.

۱۰۷- امروزه در سراسر جهان شاهد پيدايش نسلي هستيم که از معناي مادر بيگانه است که نه طعم شير مادر را چشيده و نه بوي مادر را مي شناسد يعني از معناي رحمت که گوهره حيات و هستي بشر است محروم گشته است و لذا نسلي آتش گرفته و در هراس احساس نابودي دست به هر کاري مي زند و به هر چيزي چنگ مي اندازد تا شايد حسّي از هستي حاصل نمايد. زيرا اين نسل از بطن مادراني به دنيا آمده اند که اکثر اين مادران از پيدايش فرزند خود منزجر بوده اند و فرزند خود را بزرگترين مزاحم و دشمن آزادي خود دانسته اند، پس اين فرزندان در رحم مادران خود از هر رحمي محروم بوده و بلکه طرد و لعن نيز شده اند و پس از به دنيا آمدن نيز يك دشمن براي مادران خود به حساب آمده اند و از همان نخستين روزها دربدر و دست به دست گشته اند ولي دست مادر را نيافته اند و در اين دربدري از شيرخوارگاه تا مهد کودك و کلاسهاي کذايي، بوئي از رحمت مادري نيافته اند. و نيز در نقطه مقابل شاهد پيدايش نسلي از مادران هستيم که نه همسر شده اند و نه مادر. و لذا اينها نيز همچون فرزندان خود در قحطي وجود مي سوزند و احساس مي کنند همه مردان جهان براي بدبخت کردن و نابوديشان متحد بوده اند، زيرا نه در خانه به هويت و محبتي رسيده اند و نه در خيابان و اينك اين مادران شکست خورده از فرزندان خود توقع دارند تا آنها را نجات دهند در حاليکه اين فرزندان خود نابود شده شقاوت اين مادرانند و اين وضعيتي است که زن مدرن در آن زندگي مي کند که هم شوهرش را دشمن و خائن مي داند و هم فرزندش را. و او اينك جز انتقامجوئي از عالم و آدم احساس ديگري ندارد و چه بسا خود خدا را سبب اين سرنوشت خود بداند از اينکه او را زن آفريده است. اين آخرين وضعيت زن در عصر ماست.

۱۰۸- تا زمانيکه زن، مرد را مسبب و باعث و مسئول خوشبختي و بدبختي خود مي داند راه نجاتي ندارد حتي اگر مردش بهترين انسان جهان باشد زيرا در اينصورت ممکن است به گمان خودش خوشبخت شود ولي انسان نمي شود و تا به آخر انگل باقي مي ماند و حداکثر ميمون مقلد مرد و موجودي برزخي و عقيم است.

۱۰۹- آخرالزمان عصر فرديت و تنهائي جبري بشر است. و هر که اين حق را دريافت و تصديق کرد و حقوقش را ادا نمود راه آدميت را مي يابد و سعادت و هويت را! زني که بايد به آدميت جان خود برسد و مردي که بايد حوائيت وجودش را کشف کند. و اينست کمال و سعادت و آزادي و رستگاري!

۱۱۰- در آخرالزمان فرهنگ مرد سالاري آخرين نفس هايش را مي کشد و لذا به شقيانه ترين الطاف و حيل دست مي زند تا زن را از کمالش بازدارد تا اصالت نرينگي را اثبات کند. به همين دليل شاهديم که اکثر زنان بيدار شده جوانمرگ مي شوند و به طريقي از بين مي روند تا کمال زن و زن کامل هرگز محقق نشود. از فاطمه اطهر س که امام مطلق زنان تاريخ است تا رابعه عدويه که به دست برادر بي غيرتش به تهمت ناحق شهيد شد در جواني. و تا ژاندارك که در آغاز جواني زنده در آتش سوخت و تا

طاهره قرة العين كه زنده به گور شد و متأخريني كه هنوز بيدار نشده از دنيا رفتند مثل پروين اعتصامي و فروغ فرخزاد و امثالهم همه جوانمرگ شدند و مجال شكوفايي كمال را نيافتند و لذا زن كامل هنوز در پرده ابهام تاريخ و افسانه ها باقيست!

۱۱۱- اگر زن دست و دل از پرستيده شدنش بشويد نيمي از راه كمال را طي كرده است. نيمه ديگر اين راه هم يافتن پير و امام طريقت است و اطاعت خاشعانه و بي مكر و بازي!

۱۱۲- ابليس نفس زن داراي دل و مغزي است كه دلش همان اراده به پرستيده شدن است و مغزش هم ناز اوست و انواع هزار لاي مكرهايش! اگر بر اين دو ركن ابليسيت خود فائق آيد رستگار است. در غير اينصورت علامه دهر هم كه باشد و اسوه عفاف و عصمت، هنور مفلس و بنده بند تنبان است و واژگونه!

۱۱۳- بنده به تجربه ديده و آزموده ام كه زن در تعالي روح و عرفان نفس هزاران بار مستعدتر و باهوش تر از مرد است ولي اكثراً هنوز گامي برنداشته بازيچه آن دو ابليسيت مذكور مي شود و خود را مفت معامله مي كند به هر مرد هرزه چاپلوس زن صفتي تا خانم رئيس شود!

۱۱۴-هيچ چيز در اين دنيا زن را به شدت پول و پول پرستي و اشتغالات مالي و معيشتي تباه و ديوانه نمي سازد.

۱۱۵- و نيز برابرسازي زن با مرد بزرگترين كلاهي بود كه شيطان مرد بر سر زن گذاشت.

۱۱۶- اين سخن رسول اكرم ص حدود چهارده قرن پيش، گوئي براي زن امروز بيان شده و قدرش فقط در اين دوران به تمام و كمال درك مي شود كه فرمود خداوند همه گناهان آن والديني را مي بخشد كه دختر خود را وقتي به خانه بخت بفرستند كه در كنار شوهرش عادت ماهيانه اش شروع شود.

۱۱۷- به خدا سوگند كه زن آخرالزمان جز با تن دردادن به شريعت اسلامي هيچ راه نجات ديگري ندارد و محمد ص تنها ناجي زن در آخرالزمان است. بنده اين حق را به تجربه آزموده و كشف كرده ام!

۱۱۸- طبق روايتي اكثر ياران امام زمان زنان هستند همانطور كه تعداد اصحاب زن رسول خدا در صدر اسلام هم چند برابر اصحاب مرد بود. و اين حجتي بر درستي ادعاي ما در استعداد برتر زنان در امر دين و هدايت است چرا كه خداوند زن را فطرتاً بي نياز و منزه از دنيا و دنياپرستي نموده و لذا همه مسئوليتهاي مادي خانواده بر دوش مرد است و اين عزت زن است و نه ذلت او. و چه واژگونسالاري بر انديشه زن مدرن حاكم شده كه اشتغال بيروني را رشد و برتري و عزت خود پنداشته است.

۱۱۹- زن در امر دين و هدايت و معرفت و طريقت يك اصل محكم دارد كه اگر رعايتش كند بر صراط المستقيم است و آن حفظ عفت و عصمت دل و انديشه است كه در باطنش جز همسرش نباشد و اين محال است الا به پذيرش خالصانه ولايت شوهر (و يا پدر در صورت تجرد) كه اين ولايت به معناي وانهادن همه امور دنيوي به شوهر و اعتماد به او و تسليم امر اوست و نه پرستش شوهر! متأسفانه اكثراً شوهرپرستي و ابتلاي بيمارگونه به شوهر را ولايت زناشوئي پنداشته اند كه اتفاقاً حاصل عدم پذيرش ولايت شوهر است كه موجب چنين عذابي مي شود كه به نفرت مي انجامد. و نيز اينكه بسياري از مردان هم ولايت زناشوئي را فقط از جانب زن مي دانند و آنهم بندگي زن است و مسئوليت گريزي خودشان! ولي زن بايد بداند كه اين مسئوليت گريزي مرد در لباس ايثار و آزادي و برابري كلاه بزرگي بر سر اوست. و اينكه پذيرش ولايت شوهر در امور دنيوي و اجتماعي حكم خداست پس مشروط به خلق و خو و كفر و دين شوهر نيست. و تن دردادن به امر خدا بي ترديد به خير دنيا و آخرت زن است هر چند كه مرد از اين امرسوء استفاده كند. آن دين خدا و خداپرستي كه براي رضاي شوهر باشد عين شرك است.

۱۲۰- و زن بايد به يقين بداند كه غيرت شوهرش به او از عصمت و محبت اوست و بي غيرتيش از بي عصمتي و بي محبتي و بي مسئوليتي او به زن است و نه از آزاديخواهي و برابري و ايثارگريش! مرد بي غيرت زنش را شريك جرم هرزگيهايش مي خواهد.

۱۲۱- و بايد بداند كه آزادي و استقلال و عزت و شرف زن عين عصمت ظاهري و بخصوص باطني اوست. زيرا اگر زن اسارتي جز مرد ندارد از بي عصمتي باطني است كه هر مردي مي تواند به آساني

در روحش رخنه نموده و بازیچه اش سازد و سرنوشتش را تباه نماید. زن از زمانیکه محبت شوهرش را با برابري و ریاست دنیوي معاوضه نمود و رحمت را در شأن خود ندید و با زنانیت و مادریت خود به انکار و عداوت رسید، تبدیل به برده اي بي مزد و منت شد و ایثار از عصمتش موجب افتخار و هویتش گشت و این هزینه خانم رئیس شدن بود!

۱۲۲- بدان که ولایت پذیري زن از شوهرش در امور دنیوي عین عدالت الهي و تعادل رابطه است زیرا مرد هم قلباً مطیع زن است پس این ولایت ظاهري و باطني از دو جانب است. یعني اطاعت زن از مردش در امور دنیوي پاسخگوئي به محبت و تعلق باطني مرد به زن است یعني حق محبت است و اگر این پاسخگوئي زن نباشد به تدریج خداوند محبت زن را از دل مرد برمي دارد. زن بر دل مرد ولایت دارد و مرد هم بر دنیاي زن! ولي زن مدرن ولایت بر دنیاي مرد را ترجیح داده است.

۱۲۳- پر واضح است که احاطه و اقتدار زن بر مرد بسیار عمیق تر است زیرا ولایت زن بر دل و اراده مرد است. پس اگر زن بخواهد بر حق و دین خدا عمل کند محال است مرد تن درندهد. و این بدان معناست که علت العلل تباهي زناشوئي، زن است نه مرد. زیرا ضعیفه بودن زن یك امر بیروني و سطحي است. زن اگر بخواهد زندگیش را اصلاح کند مي تواند. از اینجاست که به قول رسول اکرم ص اکثر زنان دوزخي هستند زیرا از این اقتدار الهي خود عمداً و آگاهانه سوء استفاده مي کنند. به همین دلیل بسیار بندرت زن مطلقه سعادتمند مي شود زیرا باعث اصلي اکثر طلاقها زن است. اینست که آخرالزمان جهنم تباهي زن شده است.

۱۲۴- زن باید بداند شوهري که بنده و مرید اوست در خفا مرید شیطان است و این زندگي در سراشیبي فروپاشي قرار دارد. پس واي بر زني که شوهر ایده آلش را مردي مرید و بنده خود و بي اراده بداند. او بدترین شوهر دنیا را برگزیده است و این ارضاي نفسانیش از بندگي شوهرش به یکسال نمي پاید که بر سرش مي شکند و تازه مي فهمد که کل بار دنیاي زندگي را بر دوش کشیده و مردش جز بولهوسي کاري نمي کند. و این بزرگترین فاجعه عصر ما در انتخاب شوهر است که مظهر کمال حماقت زن مدرن است.

۱۲۵- بنده بر اساس تجربه و تحقیق دریافته ام که اکثریت قریب به اتفاق دختراني که دانشگاه و اشتغال بیرون را به قصد انتخاب شوهري ایده آل پیشه مي کنند شوهر ایده آلي که بر مي گزینند یك پسر زن صفتِ بي اراده و بولهوس و مسئولیت گریز است که به جستجوي یك مادر جوانتر است که در ضمن با او بخوابد. آیه «ظهار» در قرآن کریم گوئي براي زناشوئي این دوران نازل شده که همه پسرها در جستجوي مادري در همسر خود هستند. این همان اراده به مردوار شدن و رئیس شدن در امور دنیوي است که زن آخرالزمان را تبدیل به احمق ترین و مفلوك ترین زن تاریخ کرده است: یك برده تمام عیار جسمي و جنسي آنهم با افتخار! زن مدرن قرباني مکر و ریاست احمقانه خویش است! ریاستي مضحك و مترسك وار!

۱۲۶- این رساله اگر غیرت الهي زن را تحریك و احیا نکند و فریادش را بر علیه جهل و جنونش درنیاورد بایستي بر مرگ تاریخي اش فاتحه اي خواند و رفت.

۱۲۷- زن اگر قلباً مؤمن باشد یعني دل زنده باشد از شوهرش، دل و محبتش را مي طلبد نه دنیایش را! یعني ریاست عاطفي و قلبي مي جوید نه ریاست دنیوي و نمایشي!

۱۲۸- ولایت پذیري زن از شوهر، عین محبت پذیري و محبت طلبي از شوهر است که منجر به پذیرش همه مسئولیتهاي دنیوي زن مي شود تا زن دل و روحش را آلوده دنیا و شقاوتهاي آن نسازد و همیشه چشمه رحمت و عصمت باشد براي همسر و فرزندانش! زن اگر عاقل باشد بایستي این مبادله را از شوهر التماس کند. و زن مؤمنه چنین است.

۱۲۹- پس اگر زني محبت ناپذیر و ولایت ناپذیر است و آرمانش ریاست دنیوي بر شوهر است بي شك دلي کافر و شقي دارد و بایستي فکري به حال ماهیت خود کند اگر به لحاظ عقلاني این معارف را درك و تصدیق مي کند. و این تبدیل و تحول قلبي جز توبه راه و رسم دیگري ندارد، توبه از شقاوت و رویکرد به رحمت و محبت!

۱۳۰- بي تردید زن مدرن قلباً کافرتر از زن سنتي نیست بلکه این شقاوت کهن در عصر جدید امکان جولان و ظهور و بروزي آشکار یافته و تبدیل به ایدئولوژي شده است و آن به قدرت تکنولوژي است.

۱۳۱- مـدرنیزم عرصـه ظهـور و قیامـت بـاطن پنهـان زناشـوئي در طـول تـاریخ اسـت. پـس زن مـدرن بـاطن خـود را در مقابل رویش نظاره گر است پس حجت تمام است و این آستانه انتخاب است کـه آیا این شقاوت و کفر و جهل را مـي خواهد و یـا از آن توبـه مـي کنـد و سرنوشت خـود را تغییـر مـي دهـد! یعنـي دیگـر کسـي نمـي توانـد خـود را بفریبـد و شـقاوت خـود را لبـاس سـعادت و محبـت بپوشـاند. شـقاوت مـدرن يك شـقاوت خـود آگاهانه و عمدي و انتخابي است.

۱۳۲- و ایـن رسـاله همـه ابعـاد و اعمـاق و اسـرار زناشـوئي را عیـان و بیـان کـرده اسـت. زیـن پـس هـر کـه خـود بخواهـد بـه راه هـدایت یـا ضـلالت مـي رود. قـرآن- و لـذا امـروزه آنکـه آگاهانـه راه کفـر و شـقاوت را برمي گزیند بر لشکریان شیطان وارد شده و از اولیاي شیطان مي شود.

۱۳۳- زنـي کـه ولایـت و محبـت شـوهر را نپـذیرد و تـن بـه احکـام الهـي ندهـد امکـان مـادر شـدن را هـم بـه لحـاظ ماهیـت از دسـت مـي دهـد یعنـي نمـي توانـد بـه فرزنـد خـود مهـري داشـته باشـد. و چنـین زنـي کـه نتوانسـته شـوهرش را ببلعـد و بنـده خـود سـازد تمـام تـلاش خـود را بـراي بنـده سـازي فرزنـدش بکـار مـي گیـرد و لـذا تبـدیل بـه شـقي تـرین زن نسـبت بـه فرزنـد مـي شـود و بـراي بنـده و مریـد خـود نمـودن فرزنـدانش دسـت بـه هـر جـرم و جنـایتي مـي زنـد. و امـروزه شـاهد ظهـور چنـین زنـاني در سراسـر جهـان هسـتیم کـه چگونـه سرچشـمه رحمـت خـدا تبـدیل بـه کـانون اشـد شـقاوت و سـتم و جنایـت شـده اسـت. اخبـار بـه قتـل رسـیدن بچـه هـا بدسـت مادران (به قصد نجاتشان) يك نمونه از این جنایات است که البته این بچه کشي هم از ایثارشان است؟!

۱۳۴- اینجانـب شـاهد درد دل و اعتـراف زنـان بسـیاري بـوده ام کـه متحیرنـد از نفـرت عجیبـي کـه بچـه هایشـان از آنـان در دل دارنـد کـه آغـوش هـر کسـي را بـر آنـان تـرجیح میدهنـد. زیـرا از مـادران خـود هـیچ بـوئي از رحمـت و محبـت نمـي یابنـد. مثـل تشـنگاني کـه بـر لـب چشـمه مـي رونـد و هـیچ آبـي نمـي یابنـد الا آتـش شـقاوت و بخـل و بـي وجـودي! زنـاني کـه جـز شـکار و بلعیـدن شـوهر و بچـه هـمّ و غمّـي ندارنـد و در سـوداي ریاست مـي سوزند! ایـن آتـش عذاب ولایت ناپـذیري از شـوهر اسـت. زنـاني کـه جـز شـوهران خـود هـر مـردي را بـه دل خـود راه میدهنـد چـرا کـه نمـي خواهنـد تحـت اراده و ولایـت شـوهر باشـند. اینـان چـه بسـا حتـي در رابطـه جنسـي هـم تمـام تـلاش خـود را مـي کننـد تـا شـوهر بـر دلشـان رسـوخ نکنـد. و ایـن زمینـه زنـاي بـاطني اسـت آنهـم در آغـوش شـوهر! ایـن عـذابي عظـیم اسـت تـا آنجـا کـه زن بکلـي از میـل بـه همخـوابگي بـا شـوهر نفرت مي یابد و این سرآغاز طلاق باطني است که موسوم است به طلاق عاطفي!

۱۳۵- ایـن اسـرار مگـو را عیـان کـردیم تـا دیگـر جـاي هـیچ بهانـه اي نباشـد و زن بدانـد کـه مشـغول ارتکـاب چـه جنـایتي در حـق خویشـتن اسـت. جنایـت یعنـي ابـتلاي بـه جـن و جـن زدگـي و جـن پرسـتي کـه عـذاب ولایـت ناپـذیري از شـوهر اسـت کـه بصـورت انـواع امـراض عجیـب و غریـب جسـماني و روانـي و جنسـي بـروز مـي کنـد کـه معـروف بـه بیمـاري هـاي خـاص زنـان اسـت کـه یکـي از مشهورترینشـان انـواع سـرطان و شـبه سـرطان پسـتان و رحـم اسـت کـه حاصـل اسـتکبار ویـژه زنـان اسـت: اسـتکبار زنـانگي! زنـي کـه جـوهر زنـانگي خـود یعنـي رحمـت را از همسـر و فرزنـدان خـود دریـغ نمـوده و از آن بعنـوان حربـه اي جهـت سـلطه و اسـتکبار در خانـه بهـره مـي بـرد. و سـرطان هـاي زنـانگي بـه معنـاي اسـتکبار و امپریـالیزم و مونوپـولي و کودتـاي سـلولي در ارگانهاي زنانگي است. در این باب در کتاب «مالیخولیاي پزشکي» به تفصیل سخن گفته ایم.

۱۳۶- نـاز زن کـه هویـت ویـژه و فطـري اوسـت کـه نـاز بـه دنیـا اسـت بـه معنـاي روي گردانیـدن از دنیـا، تبـدیل بـه نـاز در قبـال محبـت همسـر شـده اسـت و ایـن از اسـاس واژگـوني زن اسـت. و ایـن نـاز کـردن بـه رحمـت خداسـت و دریـوزگي دنیـائي کـه خداونـد وي را از آن بـي نیـاز کـرده اسـت. یعنـي نـازش را نیـازش کـرده و نیـازش را نـاز! و اینسـت واژگـوني کامـل زن کـه از او دیـو بیرحمـي سـاخته کـه گـاه شـیطان را روسـفید مـي کنـد! و اینسـت جنـایتي کـه زن مـدرن در حـق خـود مرتکـب شـده اسـت و طبعـاً در حـق بشـریت! زیـرا زن مهـد دریافـت رحمـت خـدا در عـالم ارض و بشـریت اسـت کـه از او آن رویگـردان شـده اسـت و خـود و خـانواده اش را به قحطي و جهنم دچار نموده است.

۱۳۷- اي زن، ابلـیس در گـوش تـو چـه نجـوا نمـود و چـه تعلیمـي کـرد و چـه وعـده اي داد کـه تـو را ترغیـب نمـود تـا پـذیرش محبـت و ولایـت همسـر را معاملـه و مبادلـه و مشـروط بـه دنیـا نمـودي کـه: در صـورتي آنـرا مي پذیرم که...

۱۳۸- چـه شـد و بـا چـه فلسـفه اي محبـت نـازل شـده از طـرف خداونـد در دل همسـرت را بـه پشـیزي گرفتـي و انکـار نمـودي و خـود بـه دریـوزگي محبـت در نـزد هرزگـان رفتـي؟ و شـاید هـم بـه تقلیـد از مـرد (همسـرت)

خواستي نقش عاشق را ايفا كني از براي سائر مردان كه: من هم عاشقم! اين نيز جنون ديگري در عرصه برابري با مرد است!

۱۳۹- براي عدم پذيرش ولايت همسر كه پاسخ به محبت اوست، يا محبت همسر را انكار مي كند و يا خودش هم دعوي عشق و محبت مي كند كه: چيز مهمي نيست من هم دارم! ولي اين ادعاي كاذب را نمي تواند به همسرش ثابت كند ميرود در جاهاي ديگري به مردان نامحرم ثابت كند!

۱۴۰- اصلاً دعوي برابري با مرد هم برخاسته از نجواي ابليس است جهت عدم پذيرش ولايت مرد كه منجر به انكار محبت او مي شود در يكسو، و تقليد از او در سوئي ديگر! و اين دو روي يك سكه است!

۱۴۱- حقيقت اينست كه رحمت و محبت نهفته در فطرت زن فقط در صورتي احياء و خلاق و شكوفا مي شود كه زن در قبال محبت مرد (همسر، پدر و...) ولايت او را هم پذيرا شود و دچار آن مكر و بازي ابليسي نشود. ولي زن كه اين ولايت و محبت را انكار كرده به بازار عشق بازي و نمايشات عاشقي مي رود تا ثابت كند كه او هم آنرا داراست و نيازي به محبت مردش ندارد كه بخواهد ولايتش را پذيرا شود. و در اين مكر و انكار و بازي با عشق است كه تباه شده و بدام مي افتد و چشم كه مي گشايد ديگر اثري از محبت مردش را نمي يابد و عصمت و شرف خود را هم باخته است.

۱۴۲- چه بسا زن وقتي محبت همسرش را مي بيند بناگاه دچار اين القاي شيطان مي شود كه گوئي: من اصلاً ذاتاً محبوب و معشوق همه مردان عالم هستم و هر كه را اراده كنم مفتون و مجذوب خود مي سازم پس چه لزومي دارد كه ولايت شوهرم را بپذيرم. مگر عشق قحطي است و نوبرش را آورده... اين انديشه و آموزه ابليسي در گوش زن است كه او را ناخواسته به قلمرو خيانت و نابودي مي برد تا ادعاي كذائي خود را اثبات كرده باشد! و معمولاً خيلي دير متوجه اين فريب و جنون مي شود كه: عشق و محبت، كالائي نيست كه در بند تنبان نهفته باشد بلكه بزرگترين هديه خدا به زن است كه در دل مردش نهاده شده است و در صورتي به آن دست مي يابد و خودش هم محبّ مي گردد و دوست داشتن مي آموزد كه ولايت شوهر را صادقانه پذيرا شود يعني به كانون محبت كه خداست متعهد گردد!

۱۴۳- بي ترديد زن كافردل (كه حتي ممكن است اهل نماز هم باشد) در قبال محبت همسر دچار وسوسه شيطان مي شود تا اين لطف الهي را تبديل به بند تنبان خود نموده و بر گردن شوهر آويزد و او را بنده خود سازد. اين همان طنابي است بر گردن همسر كه با يكديگر به جهنم مي روند به قول قرآن كريم!

۱۴۴- بي ترديد زن كافردل در قبال محبت همسر كم مي آورد و چه بسا احساس حقارت مي كند. ولي اگر به نفس خود فائق نيايد و خود را مطيع محبت همسر نكند و بلكه از اين حقارت و بخل نفس پيروي كند اين محبت را از دست مي دهد و آنگاه به قحطي افتاده و دست به كارهاي خطرناكتري مي زند و آن تحريك غيرت شوهر است و... كه اگر ادامه يابد بناگاه خود را در حال خيانت مي يابد! و اين پايان كار است.

۱۴۵- آنچه كه ديديد و شنيديد و فهميديد كل راز بدبختي زن و آموزه شيطان در اوست و علت العلل همه فلاكتها و هلاكتها و خيانتها و جنايتهائي كه در قلمرو زناشوئي پديد آمده است. اين بزرگترين ابليس شناسي عرصه زناشوئي است كه اگر اين ابليسيت را از نفس خود راندي بر بدبختي خود فائق آمدي و زندگيت را نجات دادي! ولي اگر هنوز هم نجات خود را مشروط به مسائل و نواقص شوهر ميداني بدان كه هنوز هم در دام شيطاني و بر وعده هاي او و بازيهاي خود اميد داري كه در اينصورت ديدار به قيامت كبرا!

۱۴۶- از اهميت وجودي ولايت پذيري زن از يك مرد در جهت تكامل وجود زن همين بس كه حضرت مريم كه به اذعان قرآن كريم برترين زن عالم است حتي پس از ازدواج با روح القدس كه گوئي ازدواج با خود خدا تلقي مي گردد باز هم خداوند حضرت مريم را مكلف نمود تا با يك مرد بشري ازدواج كند وگرنه حضرت مريم پس از آن وصال آسماني و مادر شدن به واسطه عيسي روح الله چه نيازي به ازدواج با يك انسان خاكي را داشت؟

۱۴۷- بي ترديد براي زني كه با روح خدا هم آغوشي كرده و آن را به بار آورده و جسمانيت بخشيده، ازدواج با يك مرد خاكي بغايت شاقه و تلخ و ناگوار است. پس در اينجا يك حق و ضرورت برتري در كار است كه يك انسان بايستي با همجنس مخالف خودش ازدواج كند و ولايتش را گردن نهد تا انسان كامل شود. از اين امر حيرت آور درمي يابيم كه تا چه حدي اين احساس و ادعاي بسياري از زنان متدين باطل

است کـه مـي پندارنـد اطاعت از خـدا و ديـنش آنهـا را از اطاعـت شـوهر و پـذيرش ولايـت او بـي نيـاز مـي كنـد. بـه همـين دليـل است کـه چـه بسـا شـاهد شـقي تـرين و کـافردل تـرين زنـان در جماعت اهـل ديـن و ايمـان هسـتيم، نخت عنوان اين توجيه كه گوئي اطاعت از خدا موجب معاف شدن از اطاعت و ولايت شوهر مي شود.

۱۴۸- پـس واي بـر زنـاني کـه ديـن و عبـادات را پناهگـاه و توجيـه گريـز از ولايـت زناشـوئي کـرده انـد کـه عـين فـرار از حكـم خـدا و قـرار در آغـوش ابلـيس اسـت. و معلـوم نيسـت کـه بـا چـه توجيـه و چـه سـندي در مسـيحيت، رهبانيـت بخصـوص بـراي زنـان پديـد آمـده اسـت در حاليکـه حضـرت مـريم کـه خـود بـه وصـال حـق رسيده بود به امر خدايش تن به ازدواج داد.

۱۴۹- و آن زنــي کــه شــوهرش را در شــأن خــود نمــي دانــد کــه بخواهــد ولايــتش و بلکــه محبــتش را بپــذيرد مشغول جنگ با خداست زيرا خداوند شوهرش را از جنس نفس خود او برگزيده است.

۱۵۰- و امـا آيـا براسـتي ايـن چـه رازيسـت کـه تقريبـاً اکثـر قريـب بـه اتفـاق زنـان، شـوهران خـود را در شـأن خـود نميداننـد و بـر ايـن باورنـد کـه حقشـان ضـايع شـده و قدرشـان در کائنـات ناشـناخته مانـده اسـت؟ از كجـا چنين پندار شيطاني پديد آمده است؟

۱۵۱- و اتفاقـاً چنـين احساسـي را زنـاني شـديدتر دارا هسـتند کـه از محبـت بيشـتري از جانـب شوهرشـان برخوردارنـد و شـوهران مهربـانتري دارنـد.آيا چنـين نيسـت؟ پـس اگـر چنـين اسـت کـه هسـت در اينجـا غايـت حماقـت و شـيطنت اسـت کـه رخ نمـوده اسـت بـا ايـن نجـوا و منطـق شـيطاني کـه: نگـاه کـن کـه شـوهرت چقـدر دوسـتت مـي دارد و حرمـت و عزتـت مـي نهـد! پـس پـر واضـح اسـت کـه تـو برتـر و بهتـر از اوئـي زيـرا تـو او را دوسـت نمـي داري و فقـط اوسـت کـه تـو را دوسـت مي دارد زيـرا مـي دانـد کـه تـو برتـر از او هسـتي پـس مبـادا ولايـت و امـر او را اطاعـت کنـي! پـس بـه او و محبـت او نـاز کـن تـا بيشـتر از ايـن منـت تـو را بکشـد و قدرت را بداند و تحت فرمان تو درآيد و مريد اراده تو شود و...

۱۵۲- زن کـافردل و ولايـت ناپـذير پـس از مـدتها شـك و ترديـد و تجسـس و تحقيـق در راز محبـت شـوهرش بناگـاه بـه ايـن کشـف بـزرگ مـي رسـد کـه جـز پـائين تنـه هـيچ راز ديگـري در کـار نيسـت و از اينجاسـت کـه تـن فروشي زن به شوهرش شروع مي شود به روشهاي گوناگون.

۱۵۳- پـس بـدان کـه اينهمـه ترديـدهاي جنـون آميـز نسـبت بـه محبـت شـوهر و آنهمـه مکرهـاي شـيطاني و حماقتهـا و حقارتهـا در قبـال ايـن محبـت کـه يـك هديـه آسـماني بـراي زن در دل مـرد اسـت عـذاب ولايـت ناپـذيري و اطاعـت ناپـذيري از شـوهر اسـت و فقـط در ايـن ولايـت اسـت کـه بتـدريج دل زن هـم محبّ شـوهر مـي شـود در غيـر اينصـورت از بـي محبتـي خـود در قبـال محبـت شـوهر تـا سـر حدّ نـابودي بـه پـيش مـي رود و ايـن نيـز راز ديگري از بدبختيهاي زن بود که آشکار شد و حجّت نيز بر او تمام گرديد.

۱۵۴- احسـاس حقـارت زن ولايـت ناپـذير در قبـال محبـت شـوهرش گـاه بـه جـائي مـي رسـد کـه بـه يـاري شـيطان بـا خـود مـي گويـد: «ايـن شـوهر تـو اصـلاً در شـأن تـو نيسـت کـه بخـواهي دوسـتش داشـته باشـي، پـس بـرو و بـا مـرد ديگـري ثابـت کـن کـه تـا چـه حـدي مـي تـواني عاشـق باشـي...» و بـدان کـه بخـش عمـده زنـان مدرن در دام اين فلسفه شيطاني افتاده و نابود مي شوند.

۱۵۵- و امـا در نقطـه مقابـل چـه بسـا زنـاني را مـي بينـي کـه داراي شـوهراني شـقي و کـافردل و هـرزه و فاقـد کمتـرين محبتـي بـه زنـان خـود هسـتند و در عـوض ايـن زنـان مطيـع و بنـده ايـن شـوهران هسـتند و بـه آنـان افتخار هم مي کنند. آيا نديده ايد؟

۱۵۶- و امـا يـك بـاور فمينيسـتي در عصـر مـا در ميـان زنـان غوغـا مـي کنـد کـه نـوعي ايـدئولوژي اسـت و آن اينکـه: ازدواج دشـمن عشـق اسـت پـس نتيجـه اينکـه عشـق را بايسـتي بـراي قبـل از ازدواج گذاشـت و عقـل را هم براي ازدواج؟! البته منظور از عقل همان تجارت است!

۱۵۷- و امـا ايـن عشـقي کـه بـا ازدواج سـازگار نيسـت و ازدواج دشـمن آن تلقـي مـي شـود چـه پديـده ايسـت؟ ايـن همـان بـازي بـا عشـق و عشـق بـازي بمعنـاي تئـاتر عشـق و تعشـيق و عشـق نمـائي زن بـا مـردان اسـت کـه عمـر هريـك از ايـن بـه اصـطلاح عشـق هـا، چنـد مـاهي بـيش نيسـت کـه بتـدرج کوتـاه تـر هـم مـي شـود تـا بـه عشـق هـاي يـك شـبه مـي رسـد. بـه اينجـا کـه رسـيد نوبـت ازدواج مـي رسـد کـه بايسـتي عاقلانـه باشـد يعنـي تاجرانه!

۱۵۸- و امّا لذت شیطاني آنچه که در اندیشه زن فمینیست موسوم به عشق است چیست؟ این قلب شیطان شناسي عشق و عشق شیطاني در زن است که تمام شرف و عصمت و انسانیت را در او نابود مي کند و چنین موجود نابوده اي تازه به یاد ازدواج مي افتد!

۱۵۹- چه بسا دختري بسیار متشرع و با حجاب و عفاف تمام سالهاي جوانیش را صرف بدام انداختن مردان و ابتلاي آنان بخود مي کند و همه را بازي مي دهد و سر مي دواند و چه بسا دست احدي هم او را لمس نمي کند و با بکارت و عفت جسماني کامل بالاخره به خانه شوهري مي رود با دل و جاني که تماماً به اشغال و تسخیر دهها مرد درآمده است و هیچ فضاي خالي براي شوهر باقي نمانده است. فقط در چنین وضعیتي مي توان به اصلیت شیطان عشق و عشق بازي در زن پي برد که کمترین شهوانیت و فسق ظاهري هم دخالت ندارد. البته بسیار بعید است که دختر در چنین بازي شیطاني با عواطف مردان جوان، بتواند جان و تن سالم بدر ببرد و در جائي بدام مي افتد!

۱۶۰- چه بسا زن شوهر داري که تن و جان به ولایت همسر نداده است و همچنان به نظربازي با مردان روابط اجتماعي خود ادامه مي دهد و دهها مرد را در دام نفس خود دارد و از این ابتلاء داراي یك لذّت شیطاني ویژه اي مي شود. که البته ادامه این وضع بالاخره در جائي چنین زني را به دام خیانت مي اندازد علیرغم اراده اش! این عین زناي باطني است. راز و معناي زناي باطني در زن چیست؟ این همان معناي عشق بازي در اندیشه فمینیزم است!

۱۶۱- اراده به پرستیده شدن بجاي خدا در مردان: اینست سرالاسرار همه بي حجابیها و هرزگیهاي پنهان و آشکار و هزار لاي زن که حتي در لباس دین و عفاف هم مي تواند با نیم نگاه و نیم جمله اي دل از مردان ببرد همانطور که خداوند در کتابش به زنان مؤمنه مي فرماید که: صداي خود را لطیف نکنید براي نامحرمان!

۱۶۲- زن در حالیکه به گمان خود مي پندارد که اینك دهها مرد را پرستنده خود نموده است خود اوست که دهها شیطان و خناس را بر جان و دل خود وارد کرده و به تسخیرشان درآمده و تا دم مرگ از آنها رهائي ندارد و در زندگي زناشوئي همه این مردان در رابطه با شوهرش حاضر و فعال مي شوند و زندگیش را نابود مي کنند در جهان نامرئي که جز خود زن از آن آگاه نیست! و این مکر خداست با مکر زن!

۱۶۳- تمام بدبختي زن اینست که مي خواهد خدا باشد و پرستیده شود و مرد را بنده و برده و مفلس و ذلیل خود سازد و نابود کند. زن کافردل به دوست داشته شدن و محبت مرد قانع نیست و بلکه این امر در نظرش مضحك و بلکه ضد ارزش است و لذا همواره با آن به تردید مي نگرد و انکارش مي کند و با آن مکر مي ورزد و آنرا حربه بندگي مرد مي کند. اینست که اکثر زنان دوزخي هستند و اکثر دوزخیان هم زن هستند بقول رسول اکرم ص .

۱۶۴- زن کافردل در محبت مردش شقاوت خودش را مي بیند و بجاي اینکه توبه کند و سر تسلیم به محبت مرد فرود آورد آنرا به بازي و مکر و انکار مي گیرد تا نابودش کند.

۱۶۵- در اکثر قریب به اتفاق موارد مرد با زني ازدواج مي کند که دوستش داشته باشد پس بعید است که مردي فاقد حداقل همان محبت غریزي به زنش باشد معامله اي که زن با این محبت مي کند سرنوشت زناشوئي را معین مي کند. و لذا سرنوشت نهائي هر زناشوئي در دست زن است و این امر در تجربه بشري مسلّم شده است که در همه ادوار تاریخ وجود داشته است. و زن مدرن بدلیل امکانات و حقوق معیشتي و اجتماعي و حرفه اي که بدست آورده از این اراده و اختیار سرنوشت سازش غایت سوء استفاده را نموده و لذا در بدترین شرایط تاریخي خود بسر مي برد و در ذلّت بارترین موقعیت قرار گرفته است و گوئي بازنده نهائي هموست. و اینکه در این رابطه مرد چه مي کند و تا چه حدي به وظایف خود عمل مي نماید و وفادار است امریست که در سائر آثارمان به تفصیل به آن پرداخته ایم و این رساله مختص زن و مسائل اوست. و انسان خردمند کسي است که در هر رابطه اي خودش را علت سرنوشت خود بداند زیرا با فرافکني سرنوشت خود بسوي دیگران چیزي عایدش نمي شود.

۱۶۶- این یك قاعده الهي و قانون وجودي و تجربه عقلاني است که در هر رابطه اي آنکه عذاب مي کشد همو مقصر و گناهکار است. هر که این حق را درك و تصدیق کند راه توبه و نجاتش را مي یابد.

۱۶۷- در فرهنـگ حـاكم بـر زن رسم بـر ايـن اسـت كـه هرچـه كـه مهربـانتر و ايثـارگرتر و حق شنـاس تـر باشـد گـوئي مظلـومتر و بـدبخت تـر و معـذب تـر مـي شـود و ايـن مظلـوم نمـائي شـيطاني حـاكم بـر زن يكـي از علـل بـدبختي و شـقاوت تـاريخي اوسـت كـه هـر راه توبـه و اصـلاح و نجـاتش را بسـته اسـت. و ايـن يـك قـانون ضـد حـق و ضـد عـدالت و خـلاف رحمـت خداسـت و آشـكارا تهمتـي بـه خداسـت. و زنـي كـه بـه ايـن واژگونسـالاري خـود بيـدار شـده و توبـه كنـد و ايـن شـيطان مظلـوم نمـائي و ايثـارگري دروغـين را از خـود طـرد نمايـد بـر سرنوشـت خـود مسـلط مـي شـود و اراده و حـق الهـي خـود را مـي يابـد و از عمـري دريـوزگي و التمـاس و مظلوم نمائي و موش مردگي بر آستان مردان مي رهد.

۱۶۸- از منظـر عقـل و وجـدان و حقـوق الهـي بشـر، تـن دردادن بـه مظـالم و مفاسـد مـرد و شـريك جـرم و تبهكـاري او شـدن نـه تنهـا از رحمـت و ايثـار او نيسـت كـه از شـقاوت و سـتمگري متقابـل اوسـت كـه او را در مقابل ستم مردش تسليم كرده و شريك ظلمش ساخته است و خداوند او را مؤاخذه مي كند.

۱۶۹- ستم بـري و ظلـم پـذيري در فرهنـگ بسياري از زنـان جهـان نـوعي عشـق و ايثـار و انسـانيت تلقـي مـي شـود كـه يـك ارزش ضـد ارزش اسـت و خداونـد بـر عـذاب چنـين زنـي مـي افزايـد. زن بايـد ايـن طـرز فكـر شيطاني را از خود بزدايد.

۱۷۰- بنـده از سـتم بـري و ظلـم پـذيري حيـرت آور برخـي از زنـان در قبـال شـوهران خـود عمـري در حيـرت بـودم تـا اينكـه بـا تحقيـق و تفحـص بـه ايـن نتيجـه رسـيدم كـه ايـن زنـان بـه مراتـب از شـوهران ظـالم خـود ظالمترنـد و بـا پنبـه سـر مـي برنـد و در لبـاس مظلوميت مشـغول شـرارت و فسـاد هسـتند و مـي پندارنـد كـه همـه اطرافيان را هم فريب داده اند ولي عذابي كه مي كشند رسوا كننده آنهاست.

۱۷۱- سـتم بـري و ظلـم پـذيري زن در قبـال شـوهر تحـت عنـوان ايثـار بخـاطر بچـه هـا، دروغـي اسـت كـه خودشـان بـر آن واقـف هسـتند و معمـولاً عاقبـت بچـه هـاي ايـن زنـان از آنـان انتقـام مـي سـتانند و رسوايشـان مي كنند.

۱۷۲- بزرگتـرين قربـاني زناشـوئي ناهنجـار و ظالمانـه و پرتشـنج خـود فرزنـدان هسـتند. و اتفاقـاً اگـر بـراي نجـات فرزنـدان از هـم جـدا شـوند بـه ايثـار نزديكتـر اسـت تـا اينكـه بـراين ظلـم بماننـد و از يكـديگر انتقـام بسـتانند و بچـه هـا را قربـاني ايـن انتقـامجوئي خـود سـازند. تجربـه نشـان داده كـه ايـن بـه اصـطلاح زنـان ايثـارگر، اسـوه هاي شقاوت و بيرحمي نسبت به فرزندان خود هستند و براي تصرفشان دست به هر جنايتي مي زنند!

۱۷۳- اگـر زن براسـتي قصـد توبـه و نجـات روح خـود را داشـته باشـد بايسـتي ابلـيس ايثـارگري و مظلـوم نمـائي و شـهيد سـازي از خـودش را بشناسـد و آنـرا لعنـت كنـد. ايـن مكتـب اصـالت ذلـت و فلاكـت اسـت و تهمتـي آشكار بـه خداسـت. ايـن زنـاني كـه سرنوشـت و بخـت بـد خـود را لعنـت مـي كننـد در واقـع مشـغول جنـگ بـا خـدا هسـتند و همـه مظـالم خـود را لبـاس ايثـار پوشـانيده و در واژگـوني كامـل بـه سـر مـي برنـد و ديوانـه شده اند!

۱۷۴- كسـي كـه سـتم بـري و ظلـم پـذيري و ذلـت پرسـتي را افتخـار و ايثـار و فـداكاري و عشـق ناميـده خـود شيطان در صـورت بشـر اسـت. و متأسـفانه ايـن يـك هويـت مـزمن و تـاريخي بـراي زن در سراسـر جهـان بـوده اسـت كـه يكـي از شـيطنت هـاي كهنـه و عميـق زن اسـت كـه تبـديل بـه هويـت و يـك عـادت تـاريخي شـده اسـت و تـا زن از ايـن لبـاس ابليسـي بيـرون نيايـد نـه ديـن دارد و نـه دنيـا و مـورد طـرد و لعـن خـدا و خلـق اسـت. و بـدترين صـورت ايـن شـيطنت آنسـت كـه لبـاس قداسـت و مـذهب بـر تـن كـرده اسـت و قـديس مـي نمايـد. ايـن همـان مـذهب «زار» اسـت كـه يكـي از چهـا ركـن ظلـم بشـر مـي باشـد: زر- زور- تزويـر- زار! خـداي چنـين مـذهب و مسلكي يـك ميرغضـب شـقي و ظـالم و ظلـم پرسـت اسـت كـه فقـط بنـدگان بـدبخت و مفلـوك و ذليـل و لـه شـده را دوسـت دارد! پـس بـدان كـه ايـن پيـروان مـذهب زار بزرگتـرين دشـمن رحمـت و عـدالت حـق هسـتند و خدا هم آنها را در دو دنيا عذاب و رسوا مي كند!

۱۷۵- ايـن را بـدان كـه آن زنـي كـه در قبـال زنـدگي زناشـوئي احسـاس ايثـار بـه شـوهر و فرزنـدانش را دارد و تنهـا علـت همزيسـتي اش ايـن احسـاس اسـت يـك شـيطان در صـورت بشـر اسـت شـيطاني كـه در هويـت گـردن شكسـتگي و مفلسـي و مـوش مردگـي مشـغول كـار اسـت. ايـن شـيطنت تـاريخي زن در جوامـع سـنتي اسـت. و معمـولاً همـه اعضـاي خـانواده از چنـين زنـي نفـرت دارنـد زيـرا او بـا چنـين نگـاه و احساسـي جـز تحقيـر و لـه كـردن اعضـاي خـانواده كـار ديگـري نـدارد كـه از خـودش يـك خـداي مفلـس و ذليـل سـاخته اسـت و خـودش را اينگونـه در خـود مـي پرسـتد! ايـن آخـرين ترفنـد اراده بـه پرسـتيده شـدن در زن اسـت آنگـاه كـه هـيچ ابـزار و

بهانــه ديگــري در اختيــار نداشــته باشـد. ايـن نــوع زنــان جـز كينــه و انتقــام از همسـر و فرزنــدان خــود هــيچ انديشــه و احســاس ديگــري ندارنــد و نــابودي خــانواده آرزوي آنهاســت چــرا كــه او را نمــي پرســتند! پــس او خــودش را اينگونــه مــي پرستد! بنگـر كـه تـا كجاسـت پليـدي و شـقاوت و كفـر و شـيطنت و خـودفريبي بشـر! و اينكه چرا عاقبت تاريخي زن در آخرالزمان به اينجا رسيده است!

۱۷۶- كــم فروشـــي و گــران فروشـــي و احتكــار زن در قبــال رحمتـــي كــه خــدا در وجــودش بــراي همســر و فرزنـدانش بـه وديعـه نهـاده اسـت، تـا آنجـا كـه ايـن رحمـت را كـه بـي هـيچ زحمتـي مـي توانـد بـه اعضـاي خـانواده برسـاند شـرط پرسـتش خـود و بنـدگي همسـر و فرزنـدانش قـرار مـي دهـد و اينسـت منشـأ شـقاوت و بـدبختي و عاقبـت فلاكـت بـار زن! «آنانكـه امانتهـاي الهـي را بـه اهلـش مـي رسـانند...» قـرآن- و زن ايـن امانـت الهـي را به اهلش نمي رساند كه چنين قحطي زده و مفلوك مي شود.

۱۷۷- بـي ترديـد كـه همـه زنـان اينگونـه نيسـتند وگرنـه تـاكنون نسـل بشـر بـر افتـاده بـود. ولـي از آنجـا كـه ايـن كتـاب بـه آسـيب شناسـي و علـل بـدبختي هـاي زن مـي پـردازد لاجـرم بايسـتي اينهمـه زشـتي و سـتم معلـوم و فهم گردد. زيرا درمان بدون شناخت علل بيماري محالست!

۱۷۸- كسـي كـه بـا احسـاس ايثـار نسـبت بـه اعضـاي خـانواده زنـدگي مـي كنـد در حقيقـت تمـام وجـودش منتـي بـر يكايك افـراد خـانواده اسـت و ايـن منـت منشـأ توليـد كينـه و نفـرت اعضـاي خانـه بـه فـرد ايثـارگر اسـت و ايـن عـين حـق و عـدل اسـت. زيـرا فـرد حامـل ايثـار بلاوقفـه مشـغول تحقيـر ديگـران اسـت و ايـن تحقيـر و تـوهين بـه طـور طبيعـي در قلـوب ديگـران ايجـاد انزجـار مـي كنـد بـي آنكـه بخواهنـد! ايـن قاعـده در كـل جامعـه نيـز مصـداق دارد.

۱۷۹- حقيقـت اينسـت كـه خداونـد احـدي را محتـاج ديگـري نيافريـده اسـت و بـه همـه رزق مـي دهـد اعـم از رزق مـادي و عـاطفي! ولـي بـراي امتحـان بشـري و بـه دليـل واقعـه خلافـت و جانشـيني بشـر بـه جـاي خـدا در عـالم ارض، ايـن رزق الهـي در نـزد افـراد بشـري بـه امانـت و وديعـه نهـاده شـده اسـت و لـذا انسـانها بـر حسـب ظـاهر از دسـت همـديگر رزق مـي خورنـد و از نـزد قلـوب يكـديگر مشـمول رحمـت و محبـت حـق مـي شـوند و ايـن امتحـاني بـزرگ بـراي بشـر اسـت تـا از ايـن بابـت خـودش را خـدا نپنـدارد و ديگـران را بنـده خـود نخواهـد. ولـي متأسـفانه در حـريم خـانواده، اكثـر مـردان بـه دليـل رزق مـادي كـه بـه خانـه مـي آورنـد و زنـان هـم بـدليل رزق عـاطفي، همـديگر را بنـده و پرسـتنده خـود مـي خواهنـد و چـون چنـين امـري محكـوم بـه ابطـال اسـت پـس نتيجـه نهـايي جـز كينـه و منـت و احسـاس ايثـار و تحقيـر و عـداوت و سـوء تفـاهم نيسـت. و همـه اينهـا حاصـل خداشناسـي و خودشناسـي اسـت كـه موجـب انـواع شـرك مـي باشـد و شـرك هـم ظلـم عظـيم اسـت كـه عـذاب الهي را واجب مي سازد به قول قرآن كريم.

۱۸۰- و هــيچ ظلمــي بزرگتــر و نابخشــودني تــر از ايــن نيســت كــه آدمــي بواســطه عواطــف و نيازهــاي عــاطفي ديگــران را بنــده و پرســتنده خــود بخواهــد. و ايــن اســاس همــه ظلمهــايي اســت كــه زن در خانــه مرتكــب مــي شــود كــه از لطيـف تـرين ستمها و شركهاسـت و بـه راسـتي ظلـم عظـيم اسـت و مسـتوجب عـذاب الهـي كـه اكثـر زنهـا بــه آن دچارنــد. شــوهر و فرزنــداني كــه تــو را دوســت مــي دارنــد و از تــو توقــع عاطفــه و رحمــت دارنــد و تــو بخـواهي بـدين وسـيله آنهـا را بنـده و مريـد خـود سـازي: اينسـت ذات ظلـم زنانـه و علـت همـه فلاكتهـايش در طول تاريخ تا به امروز كه قيامت اين ظلم برپا شده است كه آخرين مهلت توبه و اصلاح سرنوشت است!

والسلام- علي اكبر خانجاني

شهريور ۱۳۹۲